

آموزش

عربی به فارسی

ویژه کنکور

جزوه اول



ماضی	مضارع	معنی	نمونه ها در کتاب
وَهَبَ -	يَهَبُ	بخشید ، عطا کرد	هَبَ (ص ۱)، يَهَبُ (ص ۵)، تَهَبُونَ (ص ۶)
وَعَدَ -	يَعِدُ	وعده داد	وَعَدَ، (۵ و ۶۴)، وَعَدْتَنَّا (۱)، وَعَدْتِ (۲)، (يَعِدُ ۱ و ۵)
وَجَدَ -	يَجِدُ	یافت	تَجَدُّ (۱)، نَجِدُ (۳۳ و ۱۰۸)، لَنْ تَجِدَ (۱۰۰)
وَفَّقَ -	يَفِّقُ	موافق شد	وَفَّقْنِي (۱) : به من توفیق بده ، مرا موفق کن
وَصَلَ -	يَصِلُ	رسید	وَصَلَ (۵ و ۳۸) يَصِلُ (۵ و ۱۰ و ۱۰۰) يُوَصِّلُ (۶۳) وَصَلْتُ (۷۰)
وَدَعَ -	يَدَعُ	ترک کرد	وَدَعَ - يَدَعُ (۵) يَدْعُونَ (۶) لَا يَدْعُ (۱۱) لِيَدْعَهُ (۲۶)
وَصَفَ -	يَصِفُ	تجویز کرد ، توصیف کرد	تَصِفْنَ (۶) يَصِفُوا (۱۰) لَا يُوصِفُ (۸۵)
وَوَقَعَ -	يَقَعُ	اتفاق افتاد ، واقع شد	وَوَقَعَ (۲۶) أَوْقَعَ (۶۳): انداخت
وَوَقَفَ -	يَقِفُ	ایستاد	يَقِفُ (۶) تَوَقَّفَ (۲۶) يَتَوَقَّفُ (۴۴) وَقَفْتُ (۶۵ و ۷۲)
وَوَرِثَ -	يَرِثُ	به ارث برد	بَرِثُ (۱۰ و ۲۷ و ۱۰۱)
يَيْسَ -	يَيْسُ	نا امید شد	يَيْسُ (۶۳) لَا يَيْسُ (۱۰۱)
وَوَلَدَ -	يَلِدُ	متولد شد	وَوَلَدْتُ (۶۳) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَدْ (۱۰۹)
وَوَجِبَ (-)	يَجِبُ	واجب شد	يَجِبُ (۱۵ و ۳۸ و ۷۶) تَجِبُ (۷۵)
وَوَهَنَ -	يَهِنُ	سست شد	وَلَا تَهِنُوا (۶۴)
وَوَعَّظَ -	يَعِظُ	پند داد	عربی اول و دوم
وَوَرَدَ -	يَرِدُ	وارد شد	عربی اول و دوم
وَوَثَّقَ -	يَتَّقُ	اعتماد کرد	عربی اول و دوم
وَوَهَّمَ -	يَهِّمُ	گمان کرد	عربی اول و دوم
وَوَضَعَ -	يَضَعُ	قرار داد	عربی اول و دوم
وَوَسَّعَ -	يَسَّعُ	وسیع شد	عربی اول و دوم

ماضی	مضارع	معنی	ماضی	مضارع	معنی
كَانَ -	يَكُونُ	می باشد	فازَ -	يَفُوزُ	رستگار شد
قالَ -	يَقُولُ	گفت	دارَ -	يَدُورُ	جریان یافت ، پیچید
ليسَ	—	نیست	ذاقَ -	يَذُوقُ	چشید
جادَ -	يَجُودُ	بخشید	رامَ -	يَرُومُ	قصد کرد
غاصَ -	يَغُوصُ	فرو رفت	فاتَ -	يَفُوتُ	فوت شد
سالَ -	يَسِيلُ	جاری شد	جاءَ -	يَجِيءُ	آمد
عَبَّرَ	يُعَبِّرُ	تغییر داد	جالَ -	يَجُولُ	جولان داد ، گشت زد
أصابَ (صوب)	يُصِيبُ	اصابت کرد ، دچار کرد	عادَ -	يَعُودُ	بازگشت
راحَ -	يَرُوحُ	رفت	كادَ -	يَكِيدُ	حيله کرد
دامَ -	يَدُومُ	ادامه یافت	تابَ -	يَتَوَبُّ	توبه کرد
باعَ -	يَبِيعُ	فروخت	عاشَ -	يَعِيشُ	زندگی کرد
تَحَوَّلَ	يَتَحَوَّلُ	متحول شد	لاقَ -	يَلِيقُ	شایسته شد
ماتَ -	يَمُوتُ	مُرد	قامَ -	يَقُومُ	برخواست
سارَ -	يَسِيرُ	حرکت کرد	أفادَ	يُفِيدُ	سود رساند (ف ی د)
فازَ -	يَفُوزُ	رستگار شد	إستفادَ	يَسْتَفِيدُ	إستفاده کرد (ف ی د)
عادَ -	يَعُودُ	پناه برد	إستعارَ	يَسْتَعِيرُ	به امانت گرفت (ع و ر)
خانَ -	يَخُونُ	خیانت کرد	أرادَ	يُرِيدُ	خواست (ر و د)
هَيَّأَ	يُهَيِّئُ	آماده کرد (ه ی أ)	زودَ	يُزَوِّدُ	تجهیز کرد ، مجهز کرد
أجابَ (ج و ب)	يُجِيبُ	پاسخ داد	تزينَ	يَتَزِينُ	آراسته شد
زالَ -	يَزُولُ	از بین رفت	ضيعَ	يُضَيِّعُ	تباه کرد
إستشارَ	يَسْتَشِيرُ	مشورت کرد (ش و ر)	نالَ -	يَنالُ	رسید
صاحَ -	يَصِيحُ	فریاد زد	خافَ -	يَخَافُ	ترسید
إستقامَ	يَسْتَقِيمُ	استقامت کرد	نامَ -	يَنامُ	خوابید
إستطاعَ	يَسْتَطِيعُ	توانست (ط و ع)	شاءَ -	يَشَاءُ	خواست

ناقص به فعلی گفته می‌شود که سومین حرف اصلی آن حرف عله باشد. مانند: «هَدَى، دَعَا، خَشِيَ»

۱. اعلال در ماضی ناقص بر وزن «فَعَلَ»:

در صیغه ۱ اعلال به قلب. در صیغه های

۳، ۴، ۵ اعلال به حذف و در بقیه صیغه‌ها بدون اعلال.

قاعده ۱: هر گاه حرف عله متحرک باشد و

حرف قبل از آن فتنحه داشته باشد، حرف عله قلب به الف می‌شود.

قاعده ۲ (التقاء ساکنین): هر گاه دو حرف

ساکن کنار هم باشند که یکی حرف عله باشد، حرف عله حذف می‌شود.

نکته: همانطور که می‌بینیم الف در صیغه اول در

ناقص واوی به صورت «ا» و در ناقص یایی به صورت «ی» نوشته می‌شود.

نکته: صیغه دوم و سوم ماضی در ناقص واوی

را فقط می‌توان از حرکت «واو» تشخیص داد؛ در

صیغه دوم «واو» مَفْتُوح است ولی در صیغه سوم

حرکتی ندارد.

دَعَوَا: صیغه ۲

دَعَوَا: صیغه ۳

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	دَعَوَا (قاعده ۱) ← هَدَى (قاعده ۱) ←	دَعَا هَدَى	قلب
۲	دَعَوَا هَدَى	دَعَوَا هَدَى	بدون اعلال
۳	دَعَوَا (قاعده ۱) دَعَا (التقاء ساکنین) ← هَدَى (قاعده ۱) هَدَا (التقاء ساکنین) ←	دَعَوَا هَدَوَا	حذف
۴	دَعَوَات (قاعده ۱) دَعَات (التقاء ساکنین) ← هَدَيْت (قاعده ۱) هَدَات (التقاء ساکنین) ←	دَعَات هَدَات	حذف
۵	دَعَوَات (قاعده ۱) دَعَات (التقاء ساکنین) ← هَدَيْت (قاعده ۱) هَدَات (التقاء ساکنین) ←	دَعَات هَدَات	حذف
۶	دَعَوْنَ هَدَيْنَ	دَعَوْنَ هَدَيْنَ	بدون اعلال
۷	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	بدون اعلال
۸	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	بدون اعلال
۹	دَعَوْتُمْ هَدَيْتُمْ	دَعَوْتُمْ هَدَيْتُمْ	بدون اعلال
۱۰	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	بدون اعلال
۱۱	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	بدون اعلال
۱۲	دَعَوْتُنَّ هَدَيْتُنَّ	دَعَوْتُنَّ هَدَيْتُنَّ	بدون اعلال
۱۳	دَعَوْتُ هَدَيْتُ	دَعَوْتُ هَدَيْتُ	بدون اعلال
۱۴	دَعَوْنَا هَدَيْنَا	دَعَوْنَا هَدَيْنَا	بدون اعلال

۲. اعلال در ماضی ناقص بر وزن «فَعِلَ»: فقط صیغه ۳ اعلال به حذف، بقیه صیغه‌ها بدون اعلال.

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	خَشِيَ	خَشِيَ	بدون اعلال
۲	خَشِيَا	خَشِيَا	بدون اعلال
۳	خَشِيُوا (حذف حرف عله) ←	خَشُوا	حذف
۴	خَشِيَتْ	خَشِيَتْ	بدون اعلال
۵	خَشِيْتَا	خَشِيْتَا	بدون اعلال
۶	خَشِينَا	خَشِينَا	بدون اعلال
۷	خَشِيَتْ	خَشِيَتْ	بدون اعلال
۸	خَشِيْتُمَا	خَشِيْتُمَا	بدون اعلال
۹	خَشِيْتُمْ	خَشِيْتُمْ	بدون اعلال
۱۰	خَشِيَتْ	خَشِيَتْ	بدون اعلال
۱۱	خَشِيْتُمَا	خَشِيْتُمَا	بدون اعلال
۱۲	خَشِيْتُنَّ	خَشِيْتُنَّ	بدون اعلال
۱۳	خَشِيَتْ	خَشِيَتْ	بدون اعلال
۱۴	خَشِينَا	خَشِينَا	بدون اعلال

نکته: اگر ماضی ناقص بر وزن «فَعَلَ»

باشد مانند «دَعَا و هَدَى»، حرکت عین

الفعل در صیغه سوم فتحه است مانند: «

دَعَوْا، هَدَوْا». اما در صورتیکه ماضی

ناقص بر وزن «فَعِلَ» باشد مانند

«خَشِيَ» حرکت عین الفعل در صیغه

سوم ضمه است مانند: «خَشُوا»

۳. **اعلال در مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ» و «يَفْعِلُ»:** صیغه های ۱۴، ۷، ۴، ۱ اعلال به اسکان / صیغه های ۱۰، ۹، ۳ اعلال به حذف / بقیه صیغه ها بدون اعلال.

(ب) مضارع ناقص بر وزن «يَفْعِلُ»:

(الف) مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ»:

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال	صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	يَدْعُو (قاعده ۱) ←	يَدْعُو	اسکان	۱	يَهْدِي (قاعده ۱) ←	يَهْدِي	اسکان
۲	يَدْعُوَان	يَدْعُوَان	بدون اعلال	۲	يَهْدِيَان	يَهْدِيَان	بدون اعلال
۳	يَدْعُوُون (قاعده ۱) يَدْعُوُون (التقاء ساکنین) ←	يَدْعُوُون	حذف	۳	يَهْدِيُون (قاعده ۱) يَهْدِيُون (التقاء ساکنین) ←	يَهْدِيُون	حذف
۴	تَدْعُو (قاعده ۱) ←	تَدْعُو	اسکان	۴	تَهْدِي (قاعده ۱) ←	تَهْدِي	اسکان
۵	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۵	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۶	يَدْعُون	يَدْعُون	بدون اعلال	۶	يَهْدِين	يَهْدِين	بدون اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱) ←	تَدْعُو	اسکان	۷	تَهْدِي (قاعده ۱) ←	تَهْدِي	اسکان
۸	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۸	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۹	تَدْعُوُون (قاعده ۱) تَدْعُوُون (التقاء ساکنین) ←	تَدْعُوُون	حذف	۹	تَهْدِيُون (قاعده ۱) تَهْدِيُون (التقاء ساکنین) ←	تَهْدِيُون	حذف
۱۰	تَدْعُوِين (قاعده ۱) تَدْعُوِين (التقاء ساکنین) ←	تَدْعُوِين	حذف	۱۰	تَهْدِيِين (قاعده ۱) تَهْدِيِين (التقاء ساکنین) ←	تَهْدِيِين	حذف
۱۱	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۱۱	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُون	تَدْعُون	بدون اعلال	۱۲	تَهْدِين	تَهْدِين	بدون اعلال
۱۳	أَدْعُو (قاعده ۱) ←	أَدْعُو	اسکان	۱۳	أَهْدِي (قاعده ۱) ←	أَهْدِي	اسکان
۱۴	نَدْعُو (قاعده ۱) ←	نَدْعُو	اسکان	۱۴	نَهْدِي (قاعده ۱) ←	نَهْدِي	اسکان

قاعده ۱: ضمّه و کسره بر حرف عله ثقیل (سنگین) است. بنابراین هرگاه حرف عله ضمّه یا کسره داشته باشد به ساکن تبدیل می شود.

قاعده ۲ (التقاء ساکنین): هرگاه دو حرف ساکن کنار هم باشند، حرف عله ی ساکن حذف می شود.

نکته مهم: در مضارع ناقص واوی صیغه های ۳ و ۶ و همینطور صیغه های ۹ و ۱۲ ظاهراً با هم یکسان هستند. با این تفاوت که در

صیغه های ۳ و ۹ اعلال به حذف صورت گرفته ولی در صیغه های ۶ و ۱۲ اعلالی صورت نگرفته است.

نکته مهم: در مضارع ناقص یائی صیغه های ۱۰ و ۱۲ ظاهراً یکسان هستند. با این تفاوت که در صیغه ۱۰ اعلال به حذف صورت

گرفته ولی در صیغه ۱۲ اعلالی صورت نگرفته است.

۴. **اعلال در مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ»:** همان اعلال‌های وزن «يَفْعَلُ» و «يَفْعُلُ» را دارد با این تفاوت که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ به جای اسکان، اعلال به قلب صورت می‌گیرد و حرف عله به الف تبدیل می‌شود.

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	يَخْشَى (قاعده ۱) ←	يَخْشَى	قلب
۲	يَخْشِيَانِ	يَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۳	يَخْشِيُونُ (قاعده ۱) يَخْشِيُونُ (التقاء ساکنین) ←	يَخْشَوْنَ	حذف
۴	تَخْشَى (قاعده ۱) ←	تَخْشَى	قلب
۵	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۶	يَخْشِينِ	يَخْشِينِ	بدون اعلال
۷	تَخْشَى (قاعده ۱) ←	تَخْشَى	قلب
۸	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۹	تَخْشِيُونُ (قاعده ۱) تَخْشِيُونُ (التقاء ساکنین) ←	تَخْشَوْنَ	حذف
۱۰	تَخْشِيِينِ (قاعده ۱) تَخْشِيِينِ (التقاء ساکنین) ←	تَخْشَوْنَ	حذف
۱۱	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۱۲	تَخْشِينِ	تَخْشَوْنَ	بدون اعلال
۱۳	أَخْشَى (قاعده ۱) ←	أَخْشَى	قلب
۱۴	نَخْشَى (قاعده ۱) ←	نَخْشَى	قلب

قاعده ۱: هرگاه حرف عله متحرک باشد و حرف قبل از آن فتحه داشته باشد، حرف عله به الف تبدیل می‌شود.

قاعده ۲: ضمّه و کسره بر حرف عله ثقیل (سنگین) است. بنابراین هرگاه حرف عله ضمّه یا کسره داشته باشد به ساکن تبدیل می‌شود.

قاعده ۳ (التقاء ساکنین): هرگاه دو حرف ساکن کنار هم باشند، حرف عله ی ساکن حذف می‌شود.

نکته: همانطور که در جدول دیده می‌شود، صیغه‌های ۱۰ و

۱۲ یکسان هستند با این تفاوت که صیغه ۱۰ اعلال به حذف دارد ولی صیغه ۱۲ اعلالی ندارد.

نکته: اگر مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ» باشد، حرکت عین الفعل در صیغه‌های جمع مذکر (يَهْدُونَ، تَهْدُونَ) ضمّه است ولی اگر مضارع بر وزن «يَفْعُلُ» باشد حرکت عین الفعل در جمع مذکر مانند دیگر صیغه‌ها فتحه است. (يَخْشَوْنَ، تَخْشَوْنَ)

۵. اعلال در مضارع مجزوم از فعل ناقص :

در مضارع مجزوم، علاوه بر صیغه‌های ۳، ۹، ۱۰ که در مضارع اعلال به حذف داشتند، در صیغه‌های ۱۴، ۱۳، ۷، ۴ نیز حرف عله حذف می‌شود و حرکت قبل از حرف عله به جای خود باقی می‌ماند.

قاعده ۱۵: هرگاه فعل مضارع ناقص به حرف عله ختم شود (صیغه‌های ۱۴، ۱۳، ۷، ۴) هنگام مجزوم شدن، حرف عله حذف می‌شود و اصطلاحاً می‌گوییم این صیغه‌ها مجزوم به حذف حرف عله هستند.

وزن «یَفْعَلُ»**وزن «یَفْعَلُ»**

صیغه	فعل مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ يَهْدِ	حذف
۲	يَهْدِيَانِ	لَمْ يَهْدِيَا	بدون اعلال
۳	يَهْدُونَ	لَمْ يَهْدُوا	حذف
۴	تَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ تَهْدِ	حذف
۵	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۶	يَهْدِينِ	لَمْ يَهْدِينِ	بدون اعلال
۷	تَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ تَهْدِ	حذف
۸	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۹	تَهْدُونَ	لَمْ تَهْدُوا	حذف
۱۰	تَهْدِينِ	لَمْ تَهْدِينِ	حذف
۱۱	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَهْدِينِ	لَمْ تَهْدِينِ	بدون اعلال
۱۳	أَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ أَهْدِ	حذف
۱۴	نَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ نَهْدِ	حذف

صیغه	فعل مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ يَدْعُ	حذف
۲	يَدْعُوَانِ	لَمْ يَدْعُوا	بدون اعلال
۳	يَدْعُونَ	لَمْ يَدْعُوا	حذف
۴	تَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ تَدْعُ	حذف
۵	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۶	يَدْعُونِ	لَمْ يَدْعُونِ	بدون اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ تَدْعُ	حذف
۸	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۹	تَدْعُونَ	لَمْ تَدْعُوا	حذف
۱۰	تَدْعِينِ	لَمْ تَدْعِينِ	حذف
۱۱	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُونِ	لَمْ تَدْعُونِ	بدون اعلال
۱۳	أَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ أَدْعُ	حذف
۱۴	نَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ نَدْعُ	حذف

وزن يَفْعَلُ

صیغه	مضارع	مضارع مجزوم	اعلال	صیغه	مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ يَخْشَ	حذف	۸	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال
۲	يَخْشِيَانِ	لَمْ يَخْشِيَا	بدون اعلال	۹	تَخْشُونَ	لَمْ تَخْشُوا	حذف
۳	يَخْشُونَ	لَمْ يَخْشُوا	حذف	۱۰	تَخْشِينِ	لَمْ تَخْشِينِ	حذف
۴	تَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ تَخْشَ	حذف	۱۱	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال
۵	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال	۱۲	تَخْشِينِ	لَمْ تَخْشِينِ	بدون اعلال
۶	يَخْشِينِ	لَمْ يَخْشِينِ	بدون اعلال	۱۳	أَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ أَخْشَ	حذف
۷	تَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ تَخْشَ	حذف	۱۴	نَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ نَخْشَ	حذف

۶. **اعلال در امر مخاطب ناقص:** همان اعلال های مضارع ناقص را دارد با این تفاوت که در اولین صیغه امر مخاطب (صیغه ۷) نیز حرف عله حذف می شود.

وزن « یَفْعَلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱)	أَدْعُ	حذف
۸	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	بدون اعلال
۹	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	حذف
۱۰	تَدْعِينَ	أَدْعِي	حذف
۱۱	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُونَ	أَدْعُونَ	بدون اعلال

وزن « يَفْعِلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَهْدِي (قاعده ۱)	إِهْدِ	حذف
۸	تَهْدِيَانِ	إِهْدِيَا	بدون اعلال
۹	تَهْدُونَ	إِهْدُوا	حذف
۱۰	تَهْدِينَ	إِهْدِي	حذف
۱۱	تَهْدِيَانِ	إِهْدِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَهْدِينَ	إِهْدِينَ	بدون اعلال

وزن « يَفْعَلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَخْشِي (قاعده ۱)	إِخْشِ	حذف
۸	تَخْشِيَانِ	إِخْشِيَا	بدون اعلال
۹	تَخْشُونَ	إِخْشُوا	حذف
۱۰	تَخْشِينَ	إِخْشِي	حذف
۱۱	تَخْشِيَانِ	إِخْشِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَخْشِينَ	إِخْشِينَ	بدون اعلال

قاعده ۱: هرگاه فعل ناقص به حرف عله ختم شود، به هنگام مجزوم شدن حرف عله حذف می شود.

نکته: فعل امر از معتل ناقص بر خلاف امر مثال و أجوف همزه‌ی امر دارد و حرکت همزه در وزن «يَفْعَلُ و يَفْعِلُ» کسره و در وزن «يَفْعُلُ» ضمه می باشد.

نکته: مضارع فعل «رأى» (دید) استثناءً می شود «بِرى» (می بیند). یعنی همزه‌ی آن نیز در فعل مضارع حذف می شود.

مضارع از رأى: بَرِي، بَرِيَانِ، بَرُونَ، تَرِي، تَرِيَانِ، تَرُونَ، تَرِينِ، تَرِيَانِ، تَرِينِ، أَرِي، نَرِي
امر مخاطب «رأى»: رَ، رِيَا، رَوْا، رِي، رِيَا، رَيْنِ

نکته: اعلال در فعل های ثلاثی نیز غالباً مانند ثلاثی مجرد است. می توان از قاعده های گفته شده برای اعلال، در ثلاثی مزید نیز استفاده کرد. به عنوان مثال «هدى» در باب إفتعال:

ماضی: إهْتَدَى (حرف عله متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می شود) ← إهْتَدَى (اعلال به قلب)

مضارع: يَهْتَدِي (ضمه بر ياء ثقیل است و تبدیل به ساکن می شود) ← يَهْتَدِي (اعلال به اسکان)

امر: إهْتَدِ (مجزوم به حذف حرف عله) ← إهْتَدِ

فعل های ناقص کتب درسی (ماضی ، مضارع ، معنی)

معنی	مضارع ناقص	ماضی ناقص	معنی	مضارع ناقص	ماضی ناقص
هدایت کرد	يَهْدِي	هَدَى -	فراخواند	يَدْعُو	دَعَا -
شفا داد	يَشْفِي	شَفَى -	امید داشت	يَرْجُو	رَجَا -
أدا کرد	يَقْضِي	قَضَى -	تلاوت کرد	يَتْلُو	تَلَا -
آمد	يَأْتِي	أَتَى -	بخشید	يَعْفُو	عَفَا -
حکایت کرد	يَحْكِي	حَكَى -	شکایت کرد	يَشْكُو	شَكَا -
نافرمانی کرد	يَعْصِي	عَصَى -	نجات یافت	يَنْجُو	نَجَا -
ساخت	يَبْنِي	بَنَى -	پرورش یافت	يَرْبُو	رَبَا -
جزا داد	يَجْزِي	جَزَى -	رشد کرد	يَنْمُو	نَمَا -
راضی شد	يَرْضَى	رَضِيَ -	برتری جست	يَعْلُو	عَلَا -
ترسید	يَخْشَى	خَشِيَ -	آشکار شد	يَبْدُو	بَدَا -
فراموش کرد	يَنْسَى	نَسِيَ -	هجوم برد	يَغْزُو	غَزَا -
دیدار کرد	يَلْقَى	لَقِيَ -	نزدیک شد	يَدْنُو	دَنَا -
باقی ماند	يَبْقَى	بَقِيَ -	زالال شد	يَصْفُو	صَفَا -
پنهان شد	يَخْفَى	خَفِيَ -	امتحان کرد	يَبْلُو	بَلَا -
دربرگرفت	يَغْشَى	غَشَى -	پیروی کرد	يَقْفُو	قَفَا -
بی نیاز شد	يَغْنَى	غْنَى -	انداخت	يَرْمِي	رَمَى -
داخل آتش شد	يَصَلِّي	صَلَّى -	راه رفت	يَمْشِي	مَشَى -
إبا کرد	يَأْبَى	أَبَى -	جاری شد	يَجْرِي	جَرَى -
دید	يَرَى	رَأَى -	کافی است	يَكْفِي	كَفَى -
نهی کرد	يَنْهَى	نَهَى -	گریه کرد	يَبْكِي	بَكَى -

یادداشت:

مفاعیل (مفعول‌ها)

مقدمه: در زبان عربی چهار نوع مفعول داریم که همگی منصوب هستند:

۱. مفعول به ۲. مفعول مطلق ۳. مفعول فی‌ه (ظرف) ۴. مفعول له (نمی‌خوانیم)

۱. مفعول به:

اسمی است منصوب که کار بر روی آن واقع شده است و معمولاً در جواب «چه کسی را» یا «چه چیزی را» می‌آید.

أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ (خداوند قرآن را نازل کرد)

مفعول به - منصوب

همه‌ی فعل‌ها نیاز به «مفعول به» ندارند. به فعل‌هایی که «مفعول به» نیاز دارند «متعدی» و به فعل‌هایی که معنی آنها با فاعل کامل می‌شود و نیازی به مفعول به ندارند «لازم» گفته می‌شود.

فعل لازم مانند: ذهب، جلس، خرج، أسرع و ... فعل متعدی مانند: کتب، شرب، أكل، رأى، سمع و ...

نکته: برخی از فعل‌های متعدی، دو مفعولی هستند. یعنی دو مفعول به دارند. مانند: ألبس (پوشاند)، علم (یاد داد)، رزق (روزی داد)، أعطى (عطا کرد)، منح (عطا کرد، بخشید)، جعل (قرار داد، گرداند)، جزى (پاداش داد)، ذوق و أذاق (چشاند)، أطعم (إطعام کرد)، حسب (پنداشت)، وهب (بخشید)، وعد (وعده داد)، سمى (نامید، نام نهاد)، صبر (گرداند) ...

مثال: منح المدير التلميذ جائزة (مدیر به دانش آموز جایزه ای داد)

مفعول به اول - منصوب مفعول به دوم - منصوب

مثال: من علمنى حرفاً فقد صيرتني عبداً (هر کس سخنی به من بیاموزد مرا بنده‌ی خود گردانیده است)

م به اول م به دوم م به اول م به دوم

مثال: ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً. (کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز مرده‌نپندار)

م به اول (منصوب محلاً) م به دوم (منصوب)

نکته: متمم‌های زبان فارسی در زبان عربی می‌توانند «مفعول به» باشند به شرط اینکه قبل از آنها حرف جر نیامده باشد.

سأل التلميذ المعلم (دانش آموز از معلم پرسید) سأل التلميذ من المعلم

مفعول به - منصوب

مجرور به حرف جر

دخّل المعلم الصف (معلم به کلاس وارد شد) دخل المعلم فى الصف

مفعول به - منصوب

مجرور به حرف جرّ

نکته: «مفعول به» از ارکان اصلی جمله‌ی فعلیه است در حالیکه دیگر مفاعیل از ارکان اصلی جمله نیستند.

انواع مفعول به:

اسم ظاهر: أَفْهَمْتَ كَلَامِي (آیا سخن مرا فهمیدی)

ضمیر متصل نصبی و جرّی که به آخر فعل چسبیده باشد: رَأَيْتُهُ فِي الشَّارِعِ. (او را در خیابان دیدم)

۳. ضمیر منفصل منصوبی (این ضمائر همیشه مفعول به هستند): إِيَّاكَ نَعْبُدُ

۲. مفعول مطلق:

اگر بخواهیم وقوع یک فعل را تأکید کنیم یا کیفیت و چگونگی آن را بیان کنیم، مصدر آن فعل را به صورت منصوب بعد از ارکان اصلی جمله می‌آوریم. این مصدرِ منصوب «مفعول مطلق» نامیده می‌شود.

مثال: نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً : قطعاً خداوند قرآن را نازل کرد (تأکید فعل)

مفعول مطلق تأکیدی - منصوب

إِجْتَهَدَ الطَّالِبُ فِي دُرُوسِهِ إِجْتِهَادًا كَثِيرًا : دانش آموز در درس‌هایش تلاش فراوانی کرد (بیان کیفیت وقوع فعل)

مفعول مطلق نوعی (بیانی) - منصوب

بنابراین «مفعول مطلق» همیشه یک مصدرِ منصوب است. تمام فعل‌ها دارای مصدر هستند. با این تفاوت که مصدر فعل‌های ثلاثی مجرد «سماعی» است یعنی وزن مشخصی ندارد و باید آنها را حفظ کنیم ولی مصدر فعل‌های ثلاثی مزید «قیاسی» است یعنی وزن مشخصی دارد. در جدول زیر تعدادی از فعل‌های ثلاثی مجرد به همراه مصدر آنها به عنوان نمونه آورده شده است.

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
ذَهَبَ	يَذْهَبُ	ذَهَابًا	عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْشًا	نَظَرَ	يَنْظُرُ	نَظْرًا
قَالَ	يَقُولُ	قَوْلًا	لَعَبَ	يَلْعَبُ	لَعِبًا	كَتَبَ	يَكْتُبُ	كِتَابَةً
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسًا	فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحًا	دَعَا	يَدْعُو	دَعْوَةً
قَرَأَ	يَقْرَأُ	قِرَاءَةً	عَجَبَ	يَعْجَبُ	عَجَبًا	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجًا

انواع مفعول مطلق: ۱. مفعول مطلق تأکیدی ۲. مفعول مطلق نوعی (بیانی) ۳. مفعول مطلق عددی (نمی‌خوانیم)

۱. مفعول مطلق تأکیدی: برای تأکید فعل به کار می‌رود و نشانه‌ی آن این است که بعد از آن «صفت» یا «مضاف إليه» نمی‌آید.

مثال: جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ جِهَادًا : حتماً در راه خدا جهاد کنید. اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا : خدا را حتماً یاد کنید.

نکته: در ترجمه‌ی مفعول مطلق تأکیدی از کلماتی مانند «حتماً، قطعاً، یقیناً و...» استفاده می‌شود.

نکته: همانطور که گفته شد بعد از مفعول مطلق تأکیدی به هیچ وجه صفت یا مضاف إليه نمی‌آید.

نکته: مفعول مطلق تأکیدی شک و تردید مخاطب را از بین می‌برد. به سوال چهارگزینه‌ای زیر توجه کنید:

- لَمَّا نَشَكُّ فِي تَأْلِيفِ الْمَعْلَمِ نَقُولُ : وقتی به تألیف معلم شک می‌کنیم می‌گوییم

الف) المَعْلَمُ يُؤَلِّفُ حَازِقًا (ب) أَلْفَ المَعْلَمِ كِتَابًا (ج) أَلْفَ المَعْلَمِ تَأْلِيفًا (د) الكِتَابُ أَلْفٌ سَرِيعًا
گزینه «ج» صحیح است چون مفعول مطلق تأکیدی دارد و شک و تردید را برطرف می‌کند. (معلم قطعاً تألیف کرد)

۲. **مفعول مطلق نوعی (بیانی):** برای بیان کیفیت و چگونگی وقوع فعل به کار می‌رود و نشانه‌ی آن این است که بعد از آن حتماً صفت یا مضافٌ إليه می‌آید.

مثال: جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ جِهَادَ الْمُتَوَكِّلِينَ : همچون توکل کنندگان در راه خدا جهاد کنید.

أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا : خدا را بسیار یاد کنید.

رَتَّلُوا الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا يُؤَثِّرُ فِي قُلُوبِكُمْ : قرآن را چنان به ترتیل بخوانید که در دلهایتان تأثیر بگذارد.

نکته: صفتی که بعد از مفعول مطلق نوعی می‌آید می‌تواند صفت مفرد یا جمله‌ی وصفیه باشد. (به مثال‌های بالا دقت کنید).

نکته: در ترجمه «مفعول مطلق نوعی» از کلماتی مانند «همچون، مانند، همانند، چنان، به نیکی و ...» استفاده می‌کنیم.

روش پیدا کردن مفعول مطلق: برای تشخیص مفعول مطلق در جمله باید به دنبال مصدر منصوبی بگردیم که فعلش قبل از آن در همان جمله آمده است.

روش تشخیص نوع مفعول مطلق: اگر بعد از مفعول مطلق «صفت» یا «مضاف إليه» آمده باشد، «مفعول مطلق نوعی» است ولی اگر «صفت» و «مضاف إليه» نیامده باشد «مفعول مطلق تأکیدی» است.

يَعِيشُ الْفَقِيرُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ

مفعول مطلق نوعی مضاف إليه

أَخْبَرَنَا الْقُرْآنُ عَنْ ظَاهِرَةِ ظَلَمَةِ الْبَحْرِ إِخْبَارًا عَجِيبًا

مفعول مطلق نوعی صفت

يُحَاسِبُ الْإِنْسَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحَاسَبَةً.

مفعول مطلق تأکیدی

نکته مهم: برخی از مصدرها بدون فعل خود در جمله به کار می‌روند که به آنها «مفعول مطلق برای فعل محذوف» گفته می‌شود.

این مصادر عبارتند از:

أَيْضًا (همچنین)، شُكْرًا و حَمْدًا (متشکرم)، حَتْمًا، جِدًّا، حَقًّا (به راستی، حقیقتاً)، عَفْوًا (ببخشید)، مَعْذَرَةً و عِذْرًا، سَمْعًا و طَاعَةً (

چشم، اطاعت می‌شود)، سُبْحَانَ اللَّهِ (پاک و منزّه است)، مَعَاذَ اللَّهِ (پناه بر خدا)، صَبْرًا (صبر کن)، إِضَافَةً (بعلاوه)، مَثَلًا، مَرْحَبًا

(آفرین) و ...

البته باید دقت کرد کلماتی مانند «حَقًّا، شُكْرًا، صَبْرًا ..» در صورتی مفعول مطلق هستند که نقش دیگری در جمله نداشته باشند. به

مثال‌ها دقت کنید:

مثال: لَا تُضَيِّعْ حَقًّا مِنَ النَّاسِ (حقّی را از مردم تباہ نکن) حَقًّا: مفعول به - منصوب

ضَرَبَ المَعْلَمُ مَثَلًا (معلم مثالی زد) مَثَلًا: مفعول به - منصوب

كَانَ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا : خبر كان - منصوب

نکته: هر مصدر منصوبی، «مفعول مطلق» نیست. بلکه ممکن است مصدر منصوبی در جمله باشد اما نقش دیگری (مفعول به، اسم حروف مشبّه، خبر افعال ناقصه و ...) داشته باشد.

مثال: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. مفعول به - منصوب
 قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. مفعول به - منصوب
 كَانَتْ هَذِهِ الْعِبَارَةُ مَثَلًا رَاجِعًا. خبر كان - منصوب

جانشین مفعول مطلق: ممکن است مفعول مطلق از جمله حذف شود و صفت‌هایی مثل «قلیلاً و کثیراً» جایگزین آن شود که آنرا «صفت جانشین مفعول مطلق» می‌نامیم.

مثال: إجتهدوا فی دروسکم کثیراً. (إجتهداً کثیراً) صفت جانشین مفعول مطلق
 إصبروا قلیلاً. (صبراً قلیلاً) صفت جانشین مفعول مطلق

لا يستطيع الإنسان أن يغوص في البحر أكثر من عشرين متراً. (غوصاً أكثر)
 صفت، جانشین مفعول مطلق

۳. مفعولٌ فيه (ظرف):

«مفعولٌ فيه» که معادل قید زمان و مکان در زبان فارسی است، اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می‌کند.

مفعولٌ فيه دو نوع است: ۱. ظرف زمان ۲. ظرف مکان

۱. ظرف زمان: کلماتی مانند «لیل، نهار، یوم، صباح، مساء (عصر)، عشاء (شب)، أمس (دیروز)، غداً (فردا) متی (کی)، الآن، إذا (هنگامی که)، لَمَّا (هنگامی که)، سنة (سال)، عام (سال)، شهر (ماه)، قبل، بعد، أبداً، دائماً و ...» که زمان وقوع فعل را بیان می‌کنند، ظرف زمان هستند.

۲. ظرف مکان: کلماتی مانند: «فوق (بالا)، تحت (زیر)، أمام (مقابل)، خلف (پشت سر)، وراء (پشت سر)، جنب (کنار)، بین، وسط، عند، لَدُن (نزد)، حَوْل (پیرامون)، هُنَا (اینجا)، هُنَاكَ (آنجا)، أین، اینما و ...» که مکان وقوع فعل را نشان می‌دهند، «ظرف مکان» هستند.

نکته: «عند» اگر به معنای «هنگام» باشد، ظرف زمان و اگر به معنای «نزد» باشد، ظرف مکان است.

نکته: «مفعولٌ فيه» حتماً باید دربرگیرنده‌ی معنای «فی» (در) باشد. یعنی معنای «فی» داشته باشد اما «فی» قبل از آن نیامده باشد. بنابراین اگر قبل از هر کدام از ظرفها حرف جرّ «فی» یا هر حرف جرّ دیگری آمده باشد، آن ظرف «مجرور به حرف جرّ» است نه «مفعولٌ فيه».

مثال: سَنَذْهَبُ إِلَى طَهْرَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ [در] روز جمعه به تهران خواهیم رفت - یعنی: فی يوم الجمعة -

مفعول فيه (ظرف زمان) منصوب

مثال: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ [در] این روز دینتان را برای شما کامل کردم - یعنی فی اليوم -

مفعول فيه (ظرف زمان) منصوب

أَسْتَغْفِرُ لَكَ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (از امروز تا روز قیامت برای طلب آرزش می‌کنم)

مجروح به حرف جرّ

جَلَسَ التَّلَامِيذُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (دانش آموزان [در] زیر درخت نشستند)
مفعول فيه - منصوب

مجروح به حرف جرّ

تَجَرَى الْأَنْهَارُ مِنْ تَحْتِ الْأَشْجَارِ فِي الْغَابَةِ.

لَا تَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ (در روز جمعه به مدرسه نمی‌رویم)
مجروح به حرف جرّ

مجروح به حرف جرّ

نکته: برخی از ظرف‌ها مانند: یوم، لیل، سنة، نهار، شهر، صباح و ... می‌توانند در جمله نقش‌های مختلفی بپذیرند (مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مضاف‌إلیه و ...). بنابراین باید دقت کنیم در صورتی این اسم‌ها «مفعول فيه» هستند که در برگیرنده‌ی معنای «فی» باشند و نقش دیگری در جمله نداشته باشند.

مثال: إِنِّي أَحِبُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ (همانا من روز جمعه را دوست دارم)

مفعول به - منصوب : در این جمله «یوم» در برگیرنده‌ی معنای «فی» نیست و با توجه به نیاز جمله، نقش مفعول به دارد.

مثال: يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ مَبَارَكٌ (روز جمعه روز مبارکی است)

مبتدا، مرفوع، خبر، مرفوع

مثال: الْيَوْمَ يَوْمٌ يَرِزِقُنَا اللَّهُ فِيهِ نِعْمًا كَثِيرَةً (امروز روزی است که خداوند در آن به ما نعمت‌های فراوانی روزی می‌کند)

ظرف زمان: الْآنَ، أَمْسٍ، إِذْ، إِذَا، لَمَّا، مَتَى، مُنْذُ، قَطُّ و ...

ظرف مکان: هُنَا، هُنَاكَ، أَيْنَ، أَيْنَمَا، لَدَى، لَدُنْ و ...

مبنی

مبتدا، مرفوع، خبر مرفوع

ظرف زمان: یوم، لیل، عشاء، نهار، صباح، غَد، عند(هنگام)، عصر، مساء، سنة، دائماً، أخيراً، أبداً و ...

ظرف مکان: فوق، تحت، أمام، جنب، وراء، بَيْنَ، وسطاً، عند(نزد) و ...

معرب

ظروف مبنی و معرب:

نکته: در صورتیکه «مفعول فيه» از ظرف‌های مبنی باشد، محلاً منصوب است.

نَذْهَبُ الْآنَ إِلَى الْمُدِيرِ.

أَيْنَ تَجْلِسُ؟

ضَحِكَ الطَّالِبُ لَمَّا سَمِعَ صَوْتَ صَدِيقِهِ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

مفعول فيه - منصوب محلاً

مفعول فيه - منصوب محلاً

جانشین مفعول فيه: هریک از موارد زیر اگر قبل از «مفعول فيه» واقع شوند، جانشین مفعول فيه و منصوب خواهند بود.

۱. اسم اشاره (هذا، هذه، ذلك، تلك و...): اگر اسم اشاره قبل از «مفعول فيه» بیاید، خود اسم اشاره، «مفعول فيه» است.

مثال: تِلْكَ الْأَيَّامُ كُنَّا نَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

سَيَتَكَلَّمُ الْمُدِيرُ لَنَا هَذِهِ السَّاعَةَ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

مفعول فيه - منصوب محلاً

۲. عدد: اگر قبل از «مفعول فيه»، عدد بیاید، خود عدد «مفعول فيه» خواهد بود.

مثال : إشتراكنا في حفلة الثورة ثلاثة أيام. (سه روز در جشن انقلاب شرکت کردیم)

مفعول فيه - منصوب

۳. کلماتی مانند «كُلٌّ وَبَعْضٌ وَذَاتٌ» : هر گاه یکی از این کلمات قبل از «مفعولٌ فيه» بیایند، خودِ آنها «مفعولٌ فيه» هستند و ظرفی

که بعد از آنها می آید، «مضافٌ إليه» و مجرور است .

أذهب إلى المكتبة بعض الأيام .

مفعول فيه - منصوب

مثال : عَلَيْنَا أَنْ نَسْتَغْفِرَ اللَّهَ لِذُنُوبِنَا كُلِّ يَوْمٍ

مفعول فيه - منصوب

یادداشت:

حال

به این مثال‌ها توجه کنید :

مثال: دانش‌آموز خندان آمد. معلم پیاده به مدرسه رفت. علی با لبخند وارد کلاس شد.

کلمات «خندان»، «پیاده»، «با لبخند» در زبان فارسی «قید حالت» نامیده می‌شوند که حالت «فاعل» یا «مفعول» را در هنگام وقوع فعل بیان می‌کنند. «حال» در زبان عربی معادل «قید حالت» در زبان فارسی است.

حال: اسمی است مشتق، منصوب و نکره که حالت فاعل، مفعول، نائب فاعل و ... را هنگام وقوع فعل بیان می‌کند و از ارکان جمله نیست.

ذوالحال (صاحب حال): اسمی است معرفه (فاعل، مفعول، نائب فاعل) که حالت آن در هنگام وقوع فعل توسط «حال» بیان می‌شود.

نکته: «ذوالحال» می‌تواند اسم ظاهر، ضمیر بارز یا ضمیر مستتر باشد و همیشه یک اسم معرفه است.

نکته: ذوالحال همانند موصوف و مضاف نقش محسوب نمی‌شود ولی «حال» نقش است و همیشه منصوب.

مثال:

رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا . (موسی با عصبانیت و ناراحتی به سوی قومش بازگشت)

ذوالحال (فاعل) حال - منصوب

رَأَيْتُ الْمُعَلَّمَ مُبْتَسِمًا (معلم را دیدم در حالی که لبخند می‌زد)

ذوالحال (مفعول به) حال - منصوب

انواع حال : ۱. حال مفرد ۲. جمله‌ی حالیه

۱. حال مفرد: اگر حال به صورت یک اسم مشتق باشد به آن «حال مفرد» گفته می‌شود. که شرایط زیر را دارد :

- منصوب است .
- مشتق است (اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبّهه ، اسم مبالغه ، اسم تفضیل) .
- نکره است .

مثال: ذَهَبَ التَّلْمِيذُ إِلَى سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ مُسْرِعاً . (دانش آموز به سرعت به طرف حیاط مدرسه رفت)

ذوالحال (فاعل) حال مفرد - منصوب

مثال: جَاءَ الْمَعْلَمُونَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مَسْرُورِينَ .

ذوالحال (فاعل) حال مفرد - منصوب به ياء ، اعراب فرعی

مثال: رَأَيْتُ الْمَعْلَمَاتِ فَرِحَاتٍ .

ذوالحال (مفعول به) حال مفرد - منصوب به كسره، اعراب فرعی

تست: ما هو المناسب للفراغ لإيجاد أسلوب الحال : « رَجَعَ التَّلَامِيذُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ »

الف) فَرِحِينَ ب) فَرِحَاتٍ ج) فَرِحُونَ د) فَرِحاً

پاسخ: گزینه ی الف صحیح است . چون مشتق ، منصوب ، نکره است و از نظر تعداد و جنسیت با ذوالحال مطابقت دارد .

گزینه «ب» به دلیل عدم تطابق با ذوالحال از نظر جنسیت اشتباه است . گزینه «ج» به دلیل منصوب نبودن اشتباه است و

گزینه ی «د» به دلیل اینکه از نظر تعداد با ذوالحال از نظر تعداد مطابقت ندارد اشتباه است.

۲. جمله ی **حالیّه** : گاهی به جای «حال مفرد» ، یک جمله (اسمیه یا فعلیه) حالت «ذوالحال» را بیان می کند که به آن «جمله ی

حالیّه» گفته می شود.

به عبارت دیگر «جمله ی حالیّه» جمله ای است که به یک اسم معرفه (ذوالحال) برمی گردد و حالت آن را بیان می کند.

نکته: جمله حالیّه (اسمیه و فعلیه) محلاً منصوب است.

مثال:

رَأَيْتُ الطَّالِبَ وَ هُوَ ضَاحِكٌ .

جمله ی حالیّه - محلاً منصوب

رَأَيْتُ الطَّالِبَ يَضْحَكُ .

جمله ی حالیّه - محلاً منصوب

رَأَيْتُ الطَّالِبَ ضَاحِكاً .

حال مفرد-منصوب

جمله ی حالیّه می تواند «اسمیّه» یا «فعلیّه» باشد:

مثال:

«واو» حالیّه

رَأَيْتُ الطَّالِبَ وَ هُوَ ضَاحِكٌ .

رَأَيْتُ الطَّالِبَ يَضْحَكُ .

جمله‌ی حالیه (فعلیه) - محلاً منصوب

جمله‌ی حالیه (اسمیّه) - محلاً منصوب

نکته: گاهی پیش از جمله‌ی حالیه یک «واو» می‌آید که به آن «واو حالیه» گفته می‌شود و غیر عامل است. (مثال بالا)

نکته: «واو حالیه» غالباً بر سر جمله‌ی اسمیه یا جمله‌ی فعلیه ای که با «قد» یا «لم» شروع شده، می‌آید.

نکات بیشتر :

نکته ۱: کلمه «وحد» اگر به همراه ضمیر متصل بیاید (وحدّه، وحدک و...)، «حال» محسوب می‌شود.

مثال: ذَهَبَ الطُّفْلُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ وَحَدَهُ ذَهَبَ إِلَى الْمُدِيرِ وَحَدَكَ
حال - منصوب حال - منصوب

نکته ۲: مرجع «جمله‌ی حالیه» (ذوالحال) همیشه یک اسم معرفه است اما مرجع «جمله‌ی وصفیه» یک اسم نکره. به عبارت دیگر،

جمله‌ای که بعد از اسم معرفه می‌آید و حالت آن را بیان می‌کند «جمله‌ی حالیه» و جمله‌ای که بعد از اسم نکره می‌آید و آن را توصیف می‌کند «جمله‌ی وصفیه» است.

مثال: رَأَيْتُ الطَّالِبَ فِي الْمَدْرَسَةِ بَيِّدَهُ كِتَابٌ. رَأَيْتُ طَالِباً فِي الْمَدْرَسَةِ بَيِّدَهُ كِتَابٌ.

جمله‌ی حالیه - محلاً منصوب جمله‌ی وصفیه محلاً منصوب (به تبعیت از موصوف)

نکته ۳: حال از ارکان اصلی جمله نیست بنابراین باید دقت کرد که ممکن است اسمی تمام شرایط حال را داشته

باشد (مشتق، منصوب، نکره) اما از ارکان اصلی جمله (مفعول به، خبر افعال ناقصه و...) باشد.

كَانَ الطَّالِبُ عَالِماً. رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً حَسْبَيْتُهُ مُشْفِقاً.
خبر کان - منصوب مفعول به دوم - منصوب مفعول به دوم - منصوب

(«عالم»، آمناً، مشفقاً» با وجود اینکه مشتق، منصوب و نکره هستند اما «حال» به شمار نمی‌آیند چون از ارکان جمله هستند)

نکته ۴: کلمه‌ی «مع» (بدون تنوین) مفعول فیه و منصوب است اما «معاً» (با تنوین) همیشه حال و منصوب است.

نکته ۵: «حال» در جواب «کیف» می‌آید؟

مثال: كَيْفَ جَاءَ الْمَعْلَمُ؟ جَاءَ مَاشِياً كَيْفَ دَخَلَتِ الطَّالِبَةُ فِي الصَّفِّ؟ دَخَلَتْ فِي الصَّفِّ مُسْرِعَةً

نکته ۶: کلمه «کیف» اگر قبل از فعل «تام» (فعلی که ناقصه نباشد) آمده باشد، حال محسوب می‌شود و محلاً منصوب است.

مثال: كَيْفَ تَمْشِي فِي رِكَابِ الظَّالِمِينَ؟
حال - منصوب محلاً

كَيْفَ نَظَرَ الْمُعَلِّمَ إِلَى التَّلَامِيذِ؟
حال - منصوب محلاً

نکته ۷: نباید حال مفرد را که منصوب است با خبر جمله‌ی حالیه که مرفوع است اشتباه کنیم.

مثال: جاء عليٌّ و هو ضاحِكًا
حال مفرد - منصوب

جاء عليٌّ و هو ضاحِكًا (هو ضاحِكٌ: جمله حالیه - محلاً منصوب)
خبر مفرد - مرفوع

جاء عليٌّ و هو ضاحِكًا (اشتباه)

نکته ۸: برای پیدا کردن «ذوالحال» باید به مطابقت «حال» و «ذوالحال» توجه کرد. اما گاهی فقط از طریق معنی می‌توان «ذوالحال» را تشخیص داد.

مثال: أكرمَ عليٌّ أمَّهُ فَرِحًا. (ذوالحال «عليٌّ» چون با حال از نظر جنسیت مطابقت دارد)

أكرمَ عليٌّ أمَّهُ فَرِحَةً. (ذوالحال «أمٌّ» چون با حال از نظر جنسیت مطابقت دارد)

نظرت الأمُّ إلى طفلته مشفقَةً. (ذوالحال: «الأم» چون با توجه به معنی دلسوزی و مهربانی مربوط به مادر است)

نکته ۹: «واو حالیه» به معنی «درحالیکه» است و فقط بر سر جمله‌ی حالیه یا اسمیه یا جمله حالیه ی فعلیه همراه با «قد» یا «لا» می‌آید و نباید آنرا با «واو عطف» اشتباه بگیریم.

ذهبتُ إلى المكتبةِ و طالعتُ كتاباً. (به کتابخانه رفتم و کتابی را مطالعه کردم)

واو عطف

ذهبتُ إلى المدرسةِ و قد طالعتُ دروسِي. (به مدرسه رفتم در حالی که درسهایم را مطالعه کرده بودم)

واو حالیه جمله‌ی حالیه محلاً منصوب

مثال:

نکته ۱۰: ممکن است برای یک ذوالحال چند «حال» بیاید.

إرجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً.

ذوالحال حال مفرد حال مفرد

مثال:

يُندفع الأبناءُ مُكَبَّرِينَ مهَلِّينَ داعينَ اللهَ أن يقوَى بهم دينه.

ذوالحال حال مفرد حال مفرد حال مفرد (منصوب به ياء، اعراب فرعی)

ترجمه‌ی حال

ترجمه‌ی حال مفرد: در ترجمه‌ی حال مفرد از قیدهای حالت زبان فارسی که معمولاً با علامت «ان»، «ا» و «با» (پیشوند) می‌آیند، استفاده می‌کنیم.

مثال: جاء الطالبُ مُسرِعاً (دانش آموز شتابان آمد) دخلَ المعلمُ مبتسماً (معلم با لبخند وارد شد)

ترجمه‌ی جمله‌ی حالیته : در ترجمه‌ی جمله‌ی حالیته از کلماتی مانند « درحالیکه ، که » استفاده می‌کنیم. و با توجه به جمله‌ی قبل ، آنرا ترجمه می‌کنیم .

ماضی + ماضی = ماضی ساده یا ماضی بعید در زبان فارسی

مثال: بُعِثَ النَّبِيُّ (ص) و قَدْ مَلِئْتَ الدُّنْيَا بِالْمَعَاصِي (پیامبر ص مبعوث شد درحالیکه دنیا از گناهان پر شده بود)

مثال: خَرَجَ الْمُعَلِّمُ و قَدْ عَلَّمْنَا أَشْيَاءَ كَثِيرَةً (معلم خارج شد در حالیکه چیزهای زیادی را به ما آموخته بود(آموخت))

ماضی + مضارع = ماضی استمراری در زبان فارسی

مثال : « و جاءوا أباهم عشاءً يَبْكُونَ » (شبانه نزد پدرشان آمدند درحالیکه گریه می‌کردند)

مضارع + مضارع = مضارع اخباری در زبان فارسی

مثال : يَنْدِفِعُ الْأَبْنَاءُ يَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ يَقْوَى بِهِمْ دِينَهُ (پسران رهسپار می‌شوند درحالیکه از خدا می‌خواهند)

یادداشت:

تمییز

مقدمه

به جملات زیر توجه کنید :

-أنتَ أَكْثَرَ مَنِّي (تو از من بیشتری!)

-إِمتلأَ قَلْبِي (قلبم پر شد!)

-لِي أَحَدَ عَشَرَ (من یازده تا دارم!)

-إِشْتَرَيْتُ كَيْلَوَيْنِ (دو کیلو خریدم!)

-تَقَدَّمَ الطَّالِبُ (دانش آموز پیشرفت کرد)

-مَلَأْتُ القَدَحَ (کاسه را پر کردم)

همانطور که می بینیم جملات فوق دارای ابهام هستند و در ذهن شنونده این سوال مطرح می شود که «از چه چیز؟» یا «از چه نظر؟». چگونه می توان از اینگونه عبارات رفع ابهام کرد؟ حال به شکل کامل و بدون ابهام جملات بالا دقت کنید :

-أنتَ أَكْثَرُ مَنِّي عِلْمًا (علم تو بیشتر از من است _ تو از نظر علم از من بیشتری -)

-إِمتلأَ قَلْبِي حُبًّا (قلبم از محبت پر شد)

-لِي أَحَدَ عَشَرَ كِتَابًا (من یازده کتاب دارم)

-تَقَدَّمَ الطَّالِبُ دَرَسًا (دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد)

-إِشْتَرَيْتُ كَيْلَوَيْنِ تُفَاحًا (دو کیلو سیب خریدم)

-مَلَأْتُ القَدَحَ لَبَنًا (کاسه را پر از شیر کردم)

می‌بینیم که با آمدن یک اسم جامد ، منصوب و نکره در آخر این عبارت‌ها ، از آنها رفع ابهام شده است . که این اسم منصوب «تمیز» نامیده می‌شود.

تعریف تمیز: اسمی است منصوب ، نکره و غالباً جامد که در آخر جملات مبهم (دارای ابهام) «از چه نظر ، از چه چیز ، از چه جهت ؟» می‌آید و از آنها رفع ابهام می‌کند.

تمیز از چه مواردی رفع ابهام می‌کند؟

۱. **اسم تفضیل:** معمولاً اسم‌های تفضیل دارای ابهام «از چه نظر؟ و از چه جهت؟» هستند و برای رفع ابهام از آنها از تمیز استفاده می‌شود. بنابراین ، اسم منصوب ، نکره و جامدی که بعد از اسم تفضیل بیاید غالباً تمیز است .

مثال: هذا الطالبُ أَكْثَرُ مِنْكَ إِجْتِهَادًا. (این دانش آموز از تو کوشاتر است _ تلاش این دانش آموز از تو بیشتر است _)
اسم تفضیل تمیز و منصوب

مثال: إِنَّ أَخَاكَ أَكْمَلُهُمْ إِيمَانًا (همانا برادر تو کامل‌ترین آنها در ایمان است)
اسم تفضیل تمیز و منصوب

نکته: دو کلمه «خیر» و «شر» اگر به معنای «بهتر و بهترین» یا «بدتر و بدترین» باشند ، اسم تفضیل هستند و اسم منصوب بعد از آنها تمیز است.

مثال: الباقیاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا. الشُّهَدَاءُ خَيْرُ النَّاسِ إِيمَانًا.
اسم تفضیل تمیز و منصوب اسم تفضیل تمیز و منصوب

۲. **عدد:** گاهی تمیز از یک عدد رفع ابهام می‌کند. بنابراین اسم منصوبِ نکره‌ای که بعد از یک عدد می‌آید ، تمیز است.

مثال: إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشْرٍ كَوْكَبًا. (من یازده ستاره دیدم)
عدد تمیز و منصوب

مثال: إِشْتَرَيْتُ إِثْنَيْ عَشْرَ كِتَابًا (یازده کتاب خریدم)
عدد تمیز و منصوب

نکته: اعداد یک و دو تمیز ندارند ، تمیز اعداد ۳ تا ۱۰ جمع و مجرور است. و تمیز اعداد ۱۱ تا ۹۹ ، مفرد و منصوب و تمیز عدد ۱۰۰ (مئة) و ۱۰۰۰ (ألف) مفرد و مجرور است. (برای یادآوری، قواعد عدد و معدود در انتهای قواعد این درس آمده است)

۳. **وزن و مقدار:** اسم منصوب و نکره و جامدی که بعد از «وزن و مقدار» می‌آید ، تمیز است.

مثال: إِشْتَرَيْتُ كَيْوَيْنَ عَسَلًا (دو کیلو عسل خریدم) مَنْ يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
وزن تمیز و منصوب مقدار تمیز و منصوب

۴. **مساحت**: گاهی تمیز از کلماتی که بر «مساحت» دلالت می‌کنند رفع ابهام می‌کند. بنابراین اسم منصوب و نکره‌ای که بعد از «مساحت» می‌آید، «تمیز» است.

مثال: نحن بحاجة إلى هكتارين أرضاً للزراعة (ما برای کشاورزی دو هکتار زمین نیاز داریم)
مساحت تمیز و منصوب

مثال: اشتريت متراً قماشاً. (یک متر پارچه خریدم)
مساحت تمیز و منصوب

۵. **پیمانه و حجم**: اسم منصوب، نکره و جامدی که بعد از کلماتی با معنای «حجم و پیمانه» می‌آید نیز تمیز است. ک

مثال: شربت کوباً شایاً (یک لیوان چای نوشیدم)
پیمانه تمیز و منصوب

۶. **فعل‌هایی که دارای ابهام هستند**: برخی فعل‌ها دارای ابهام هستند و در ذهن شنونده این سوال را ایجاد می‌کنند که «از چه نظر، از چه جهت، از چه چیز؟». معمولاً بعد از این فعل‌ها «تمیز» می‌آید و از آنها رفع ابهام می‌کند.

برخی از این فعل‌ها عبارتند از: «ملأ» (پر کرد) - «امتلاً» (پر شد) - «ملىء» (پر شد) - «حسن» (خوب و نیکو شد) - «طاب» (نیکو شد) - زاد (زیاد کرد، افزون کرد) - ازداد (زیاد شد) - تقدم (پیشرفت کرد) - اشتهر (شهرت یافت) - كفى (کافی است) - فجر (شکافت، جاری ساخت) - کبر (بزرگ شد) - کثر (زیاد شد) - احصى (شمرد) و ...

مثال: تقدم هذا التلميذ درساً (این دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد)
فعل مبهم تمیز و منصوب

مثال: طاب الطفل خلقاً (کودک از نظر اخلاقی نیکو شد)
فعل مبهم تمیز و منصوب

مثال: امتلاً قلبى سوروباً.
فعل مبهم تمیز و منصوب

نکته: غالباً تمیز یک اسم جامد است اما گاه به صورت مشتق نیز می‌آید.

مثال: الله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين.
اسم تفضیل تمیز و منصوب (با وجود مشتق بودن)

مثال: كفى بالله شهيداً.
فعل مبهم تمیز و منصوب

مثال: فى الصف اثناعشر طالباً.
عدد تمیز و منصوب

نکته: تفاوت تمییز با مفعول مطلق در این است که مفعول مطلق یک مصدر است از جنس فعل جمله، اما تمییز می‌تواند مصدر یا غیر مصدر باشد و از جنس فعل جمله نیست. (هر دو جامد هستند)

نکته: تفاوت اساسی تمییز با حال از نظر شکل ظاهری این است که تمییز یک اسم جامد است اما حال یک اسم مشتق.

اصل تمییز

گاهی می‌توان تمییز را به صورت مبتدا، فاعل یا مفعول به ترجمه کرد. در چنین مواردی اصل تمییز مبتدا، فاعل یا مفعول بوده است.

مثال: تَقَدَّمَ هَذَا التَّلْمِيذُ دَرَسًا (این دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد) یعنی: تَقَدَّمَ دَرَسُ التَّلْمِيذِ (درس دانش آموز پیشرفت کرد) می‌بینیم که در اصل تمییز، فاعل بوده است.

مثال: فَجَرْنَا الْأَرْضَ غَيُونًا (چشمه های زمین را شکافتیم) در اصل چنین بوده: فَجَرْنَا عَيُونَ الْأَرْضِ
یعنی در این مثال تمییز در اصل، مفعول به بوده است.

مثال: أَنْتَ أَكْثَرُ مَنِّي عِلْمًا. که در اصل چنین بوده: عِلْمُكَ أَكْثَرُ مَنِّي (علم تو از من بیشتر است)
یعنی تمییز در اصل مبتدا بوده است.

چگونه اصل تمییز را تشخیص دهیم؟

۱. تمییزی که از اسم تفضیل رفع ابهام کرده اغلب در اصل مبتدا بوده است.

مثال: أَنْتَ أَكْثَرُ النَّاسِ عِلْمًا. تمییز
که در اصل چنین بوده: عِلْمُكَ أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ مبتدا

مثال: الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا. تمییز
که در اصل چنین بوده: ثَوَابُ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ مبتدا

۲. تمییزی که از فعل لازم رفع ابهام کرده اغلب در اصل فاعل بوده است.

مثال: طَابَ الطَّالِبُ خُلُقًا. تمییز
که در اصل چنین بوده: طَابَ خُلُقُ الطَّالِبِ فاعل

مثال: يَزِدَادُ النَّاسُ فَقْرًا. که در اصل چنین بوده: يَزِدَادُ فَقْرُ النَّاسِ

تمیز

فاعل

۳. تمیزی که از فعل متعدی رفع ابهام کرده ، اغلب در اصل مفعول به بوده است.

مثال: أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ لِيَحْفَظَ الْإِنْسَانَ كِرَامَةً. که در اصل چنین بوده: أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ لِيَحْفَظَ كِرَامَةَ الْإِنْسَانِ.

تمیز

مفعول

مثال: فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيْوناً

که در اصل چنین بوده:

فَجَرْنَا عَيْونَ الْأَرْضِ .

تمیز

مفعول

۴. اصل تمیز در مورد تمیزی که از وزن، مساحت، پیمانه، مقدار، حجم و عدد رفع ابهام کرده مطرح نمی شود. یعنی برای چنین تمیزی دنبال اصل نمی گردیم.

یادداشت:

مُسْتَشْنَى

مقدمه :

به جملات زیر توجه کنید :

جاء التلاميذُ . ما جاء عليُّ (دانش‌آموزان آمدند . علی نیامد)

ما جاء التلاميذُ . جاء عليُّ . (دانش‌آموزان نیامدند . علی آمد)

آیا می‌توان عبارت‌های بالا را به صورت دیگری نوشت که کوتاه‌تر و خلاصه‌تر باشد و همین مفهوم را برساند؟

بله . می‌توان عبارت‌های بالا را به این صورت نوشت .

جاء التلاميذُ **إِلَّا** عَلِيًّا . (دانش‌آموزان آمدند به جز علی)ما جاء التلاميذُ **إِلَّا** عَلِيًّا . (دانش‌آموزان نیامدند به جز علی)

استثناء: مصدر باب «استفعال» است به معنی «جدا کردن» و در اینجا به جمله‌ای گفته می‌شود که در آن به وسیله‌ی حرف «إِلا» یک یا چند چیز را از یک حکم کلی جدا می‌کنیم.

اسلوب استثناء: مستثنی منه + ادات استثناء (إِلا) + مُسْتَثْنَى

مثال: جاء التلاميذُ إِلا عليّاً
مُسْتَثْنَى منه ادات استثناء مُسْتَثْنَى و منصوب

مُسْتَثْنَى مِنْهُ: اسمی است که قبل از «إِلا» آمده و حکمی کلی درباره‌ی آن بیان شده است و مُسْتَثْنَى از آن جدا شده است.

مُسْتَثْنَى: اسم مفعول است از باب استفعال به معنی «جدا شده» و به اسمی گفته می‌شود که بعد از «إِلا» آمده و از «مُسْتَثْنَى مِنْهُ» جدا شده است.

ادات استثناء: مشهورترین ادات استثناء «إِلا» است که یک حرف غیر عامل و مبنی بر سکون است.

«مُسْتَثْنَى مِنْهُ» نقش محسوب نمی‌شود و در جمله نقش‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد (فاعل، مفعول، نائب فاعل و ...). اما «مُسْتَثْنَى» یک نقش محسوب می‌شود و اعراب آن بستگی به نوع استثناء دارد که در زیر به آن می‌پردازیم.

انواع استثناء:

۱. استثناء تام: در صورتیکه «مُسْتَثْنَى مِنْهُ» در جمله آمده باشد، استثناء «تام» است. در این صورت «مُسْتَثْنَى» حتماً منصوب است.

مثال: دَخَلَ التلاميذُ الصَّفَّ إِلا عليّاً
مُسْتَثْنَى مِنْهُ (فاعل، مرفوع) مُسْتَثْنَى و منصوب (استثناء تام)

مثال: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلا وجَهَهُ
مُسْتَثْنَى مِنْهُ (مبتدا و مرفوع) مُسْتَثْنَى و منصوب (استثناء تام)

۲. استثناء مفرغ: در صورتیکه «مُسْتَثْنَى مِنْهُ» در جمله نیامده باشد، استثناء «مفرغ» است.

در این صورت «مُسْتَثْنَى» همان نقش «مُسْتَثْنَى مِنْهُ» محذوف را می‌گیرد.

برای اینکه بدانیم مستثنی منه محذوف چه نقشی داشته، نگاه می‌کنیم جمله‌ی قبل از «إِلا» چه نقشی را کم دارد.

مثال: ما جاء إِلا عليٌّ

لَنْ أَرْجِعَ إِلَّا بِالْأَكْيَاسِ الْمَمْلُوءَةِ (فقط با کیسه های پر باز خواهم گشت)

نکته ۳: مُسْتَشَنَّى در استثناء مفرغ همان نقش و اعرابی را دارد که بدون در نظر گرفتن «إِلَّا» می پذیرد.

یادداشت:

مُنَادِي

معنی لغوی مُنَادِي: «مُنَادِي» اسم مفعول است از فعلِ «نَادَى». «نَادَى» یعنی «صدازد، ندا کرد» و «مُنَادِي» به معنی «صدازده شده، مورد خطاب واقع شده».

معنی اصطلاحی «مُنَادِي»: در اصطلاح نحوی «مُنَادِي» به اسمی گفته می شود که بعد از حرفِ ندا می آید و مورد خطاب قرار می گیرد.

حرفِ ندا: مهمترین حرفِ ندا «یا» است به معنای «ای» که یک حرف غیر عامل و مَبْنِي بر سکون است.

اعرابِ مُنَادِي: مُنَادِي همیشه منصوب است و نصب آن دو حالت دارد یا منصوب به اعرابِ ظاهری است و یا مَبْنِي برضَم است و محلاً منصوب. برای تشخیص اعرابِ منادی باید به نوعِ مُنَادِي توجه کنیم.

انواع منادى :

۱. **مُنَادَى عَلَم** : اگر مُنَادَى یک اسم عَلَم (اسم خاص) باشد ، مَبْنَى بر ضَمّ است و محلاً منصوب . یعنی همیشه همراه با ضمه می آید و هیچگاه تنوین نمی پذیرد.

مثال : یا اللهُ - یا عَلیُّ - یا فَاطِمَةُ - یا قُدسُ

در مثال‌های بالا «الله، علی، فاطمه، قدس» همگی مُنَادَى علم ، مَبْنَى بر ضم و محلاً منصوب هستند .

۲. **مُنَادَى نکره‌ی مقصوده** : هرگاه مُنَادَى یک اسم نکره باشد اما مقصود گوینده شخص معینی باشد ، مُنَادَى «نکره‌ی مقصوده» نامیده می‌شود. که در این صورت نیز اعراب مُنَادَى «مَبْنَى بر ضمّ و محلاً منصوب» است.

مثال : یا طَالِبُ - یا رَجُلُ - یا مُؤْمِنُ

طَالِبُ ، رَجُلُ ، مُؤْمِنُ : مُنَادَى نکره مقصوده ، مَبْنَى بر ضمّ و محلاً منصوب هستند.

۳. **مُنَادَى مُضَاف** : در صورتیکه مُنَادَى ، مضاف واقع شده باشد یعنی دارای مضافٌ اِلَیْهِ باشد ، منصوب است به اعراب اصلی ، فرعی یا تقدیری .

مثال : یا مُعینَ الضُّعَفَاءِ - یا عَالِمَ الغَیْبِ - یا أَبَا عَبْدِ اللهِ - یا ذَا الجودِ
 منادی مضاف و منصوب مُنَادَى مضاف و منصوب منادی مضاف و منصوب به الف منادی مضاف و منصوب به الف

۴. **مُنَادَى شِبْهِ مُضَاف** : گاهی مُنَادَى یک اسم نکره است که هرچند مُضَاف واقع نشده ولی از طریق دیگری با کلمه‌ی بعد از خود ارتباط معنایی دارد و معنای آن با کلمه‌ی بعد از خود کامل می‌شود.

مثال : یا عَالِمًا بِالغَیْبِ - یا وَجِیهاً عِنْدَ اللهِ - یا بَصیرًا بِالعبَادِ - یا سَامِعًا دُعَاءَ المَظْمومِ
 منادی شبه مضاف و منصوب منادی شبه مضاف و منصوب منادی شبه مضاف و منصوب منادی شبه مضاف و منصوب

نکته : منادى شبه مضاف یک اسم نکره‌ی مشتق است و تنوین دارد و تنها نوع منادى است که تنوین می‌پذیرد.

چند نکته‌ی مهم :

نکته ۱: اسم دارای «ال» هیچگاه مُنادی واقع نمی‌شود و هرگاه بخواهیم چنین اسمی را موردِ ندا قرار دهیم باید قبل از آن «أَيُّهَا» (برای مذکر) و «أَيَّتِهِنَّ» (برای مونث) بیاوریم. که در این صورت «أَيُّ» و «أَيَّتِهِنَّ» منادی نکره مقصوده هستند و اعراب آنها «مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب» است.

«ها» در «أَيُّهَا و أَيَّتِهِنَّ» حرف تنبیه است که یک حرف غیر عامل و مبنی بر سکون است.

اسم دارای «ال» که بعد از «أَيُّهَا و أَيَّتِهِنَّ» می‌آید، اگر مشتق باشد «صفت» است و اگر جامد باشد «عطف بیان» و در هر صورت اعراب آن «مرفوع» است.

مثال: يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ ...

(یا: حرف ندا / أَيْ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / الْمُسْلِمُونَ: صفت (چون مشتق است)، مرفوع به واو)

يَا أَيَّتِهِنَّ الْمُسْلِمَاتُ ...

(یا: حرف ندا / أَيْتِهِنَّ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / الْمُسْلِمَاتُ: صفت و مرفوع)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ...

(یا: حرف ندا / أَيْ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / النَّاسُ: عطف بیان (چون جامد است) و مرفوع)

نکته ۲: «اللَّهُمَّ» همان «یا الله» است که در آن حرف ندا «یا» حذف شده و به جای آن میم مشدّد «م» آمده است.

يَا اللَّهُ = اللَّهُمَّ (الله: در هر دو صورت منادی علم، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب است)

نکته ۳: گاهی حرف ندا «یا» حذف می‌شود و منادی به تنهایی به کار می‌رود. در این صورت باید از طریق معنی و از شواهد و قرائن جمله تشخیص دهیم که اسمی که ابتدای جمله آمده مبتدا است یا منادی. معمولاً بعد از منادی فعل یا ضمیر مخاطب می‌آید.

رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً - رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

مبتدا و مرفوع

منادی مضاف و منصوب

نکته ۴: منادی علم، منادی نکره مقصوده و منادی مضاف هیچیک تنوین نمی‌گیرند و تنها «منادی شبه مضاف» است که تنوین

می‌پذیرد.

نکته ۵: اگر مُنادی به ضمیر «ی» اضافه شده باشد (مانند «یا رَبِّی») در این صورت «تقدیراً منصوب» است. در این حالت ممکن است ضمیر «ی» از آخر منادی حذف شده و آخر منادی کسره بگیرد (یا رَبُّ). این کسره فقط نشانگر ضمیر حذف شده است و منادی باز هم «تقدیراً منصوب» است. **مثال:** یا رَبُّ - یا أَبَتَ (ای پدرم) - یا أُمَّ و ...

- خلاصه انواع منادی و اعراب آن
۱. منادی علم: مبنی بر ضم و محلاً منصوب. مانند: یا اللهُ
 ۲. منادی نکره مقصوده: مبنی بر ضم و محلاً منصوب. مانند: یا رجلُ یا طالبُ
 ۳. منادی مضاف: منصوب به اعراب اصلی، فرعی، یا تقدیری
 - مانند: یا عالمَ الغیبِ یا ذا النعمه یا ربی
 ۴. منادی شبه مضاف: منصوب به اعراب ظاهری. مانند: یا عالماً بالغیبِ

انواع «واو»

۱. «واو قسم» (حرف جر): از حروف جر است یعنی اسم بعد از خود را مجرور می‌کند و معنی قسم و سوگند می‌دهد:

مثال: وَالتَّيْنِ ... (سوگند به انجیر) وَاللَّهِ (به خدا سوگند) وَالْعَصْرِ (سوگند به عصر وزمان)

«واو قسم»، عامل و مبنی بر فتح است.

۲. واو عاطفه (حرف عطف): همان معنای «و» در زبان فارسی را دارد و کلمه‌ی بعد از خود را به کلمه‌ی قبلیش ارتباط می‌دهد.

کلمه‌ی بعد از آن «معطوف» و کلمه‌ای که معطوف به آن برمی‌گردد را «معطوف علیه» می‌گویند. معطوف یک نقش محسوب می‌شود و اعراب آن تابع «معطوف علیه» است اما «معطوف علیه» نقش محسوب نمی‌شود و می‌تواند هر نقشی داشته باشد.

مثال: حرف عطف

(وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) شب و روز را برای شما رام کرد - به تسخیر شما در آورد -

مفعول به (معطوف علیه) معطوف و منصوب به تبعیت از «اللَّيْلَ»

(هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن)		
مرفوع	معطوف	معطوف
(مرفوع)	(مرفوع)	(مرفوع)

ممکن است حرف عطف « و » دو جمله با دو فعل را به هم ارتباط دهد .

مثال : يَعْلَمُ أَنَّ الْحَقَّ هُوَ الْبَاقِي وَ أَنَّ (الْبَاطِلَ كَانَ زَهْوَقًا)

مثال : (... تُرِيدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

حروف عطف دیگری هم وجود دارد که در کتاب به آنها اشاره نشده است (فَ ، ثُمَّ ، أَمْ ، أَوْ ، بَلْ ، لَكِنْ و ...) « واو عطف » غیر عامل و مبنی بر فتح است .

۳. « واو حالیه » : به معنای « در حالیکه » است و در ابتدای جمله‌ی حالیه‌ای که شرایط زیر را داشته باشد می‌آید .

۱. جمله‌ی حالیه‌ای که « اسمیه » باشد **مثال :** « لَنْ يَقْتَرِبَ أَحَدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ الرَّمِيصَاءُ لَهَا عِرْقٌ يَنْبِضُ »

۲. جمله‌ی حالیه‌ای که با فعل ماضی همراه با « قد » یا « ما » یا مضارع همراه با « لم یا لما » شروع شده باشد .

مثال : صَاحَ الْفَارِسُ وَ قَدْ يَسَّ مِنْ فَرَسِهِ .

مثال : قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَكَلْدٌ وَ لَمْ يَمَسَّنِي بَشْرٌ

« واو حالیه » غیر عامل و مبنی بر فتح است .

صرف فعل مضاعف

فعل مضاعف فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن مثل هم باشد مانند: « قَرَّ ، شَدَّ ، رَدَّ ، سَدَّ ، مَدَّ و ... »

هنگام صرف این فعل‌ها در بعضی صیغه‌ها دو حرف متجانس (همانند) به صورت ادغام شده (با تشدید) و گاهی به صورت جدا

(بدون تشدید) به کار می‌روند .

نکته مهم : فعل مضاعف هنگام مجزوم شدن در صیغه‌های بدون ضمیر بارز (۱-۴-۷-۱۳-۱۴) ساکن نمی‌گیرد بلکه معمولاً با فتحه

می‌آید . **مثال :** يَفِرُّ : لَمْ يَفِرَّ يَمُدُّ : لَمْ يَمُدَّ

یادداشت:

مروری دوباره به نکات مهم ترجمه و تعریب

توجه به فعل جمله و در نظر گرفتن زمان ، صیغه ، باب ، لازم و متعدی بودن و معلوم و مجهول بودن آن .

نکته : فعل های باب افعال ، تفعیل و استفعال غالباً متعدی هستند. فعل های باب افعال همیشه لازم هستند. معمولاً فعل های باب تفاعل و مفاعله همراه با حرف «با» ترجمه می شوند . فعل های باب « اِفْتَعَال و تَفَعَّل » غالباً لازم و گاهی متعدی هستند.

باید توجه داشت که برخی فعل ها از باب «اِفْعَال و تَفْعِيل» هستند اما لازمند مانند : اَفْلَحَ (رستگار شد) ، اُنصَتَ (ساکت شد) ، اُسْرَعَ (شتافت) ، فَكَّرَ (فکر کرد) و ...

توجه به ضمائر موجود در جمله و صیغه ی آنها. (ممکن است ضمیری در متن آمده باشد ولی ترجمه نشده باشد یا برعکس در متن ضمیری نیامده باشد اما ترجمه شده باشد)
توجه به اسم های اشاره .

نکته بسیار مهم : اگر اسم دارای ال بعد از اسم اشاره آمده باشد ، اسم اشاره حتماً به صورت مفرد ترجمه می شود و اسم دارای «ال» بعد از آن از نظر اعراب تابع اسم اشاره است . ولی اگر اسم بعد از اسم اشاره «ال» نداشته باشد ، اسم اشاره متناسب با صیغه ی آن ترجمه می شود.

هولاء الطلاب ناجحون (این دانش آموزان ، موفق هستند)

هولاء طلاب ناجحون (اینها ، دانش آموزانی موفق هستند)

توجه به مفرد و مثنی و جمع بودن اسم ها .

فعل غایب همواره در ابتدای جمله به صورت مفرد به کار می رود ولی اگر فاعل یا نائب فاعل مثنی یا جمع باشند، فعل نیز به صورت جمع ترجمه می شود .

ذهب الطلاب (دانش آموزان رفتند)

ذهب الطالب (دانش آموز رفت)

فعل مضارعی که با «لم» مجزوم شده باشد به صورت ماضی ساده یا نقلی منفی ترجمه می شود .

کم یدهب التلاميذ (دانش آموزان نفرقتند) کم نتعب (خسته نشده ایم)

فعل مضارعی که با «لمّا» مجزوم شده باشد به صورت ماضی نقلی منفی ترجمه می شود.

كما تتكاسل في قراءة الدروس (در خواندن درس ها تنبلی نکرده ایم)

فعل شرط به صورت مضارع التزامی و جواب شرط به صورت مضارع اخباری ترجمه می شود (خواه ماضی باشند یا مضارع)

مَنْ حَضَرَ بَعْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا (هر کس چاهی برای برادرش حضر کند ، در آن می افتد)

اگر خبر «کان» فعل ماضی (با «قد» یا بدون «قد») باشد ، به صورت ماضی بعید ترجمه می شود .

كَانَ التَّلَامِيذُ قَدْ تَرَكَوا الصَّفَّ (دانش آموزان کلاس را ترک کرده بودند)

اگر خبر «کان» فعل مضارع باشد ، به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود .

كَانَ التَّلَامِيذُ يَتْرَكُونَ الصَّفَّ (دانش آموزان کلاس را ترک می کردند)

لَمْ + مضارع كان + فعل مضارع = ماضی استمراری.

لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَفُوصَ فِي الْبَحْرِ (انسان نمی توانست که در دریا فرو رود)

اگر فعل مضارع به وسیله ی «لَنْ» منصوب شده باشد ، به صورت «مستقبل منفی» و معمولاً همراه با کلمه ی «هرگز» ترجمه می

شود . الرَّائِدُ لَنْ يَكْذِبَ أَهْلَهُ (راهنما هرگز به پیروانش دروغ نخواهد گفت)

لام ناصبه که فعل مضارع را منصوب می کند به معنای « که ، تا اینکه ، برای اینکه » و لام جازمه (لام امر غایب و متکلم) که فعل

مضارع غایب و متکلم را مجزوم می کند به معنای « باید » می باشد.

لِيَجْعَلَ الْإِنْسَانَ جِهَدَ النَّمْلَةِ نَصَبَ أَعْيُنِهِ لِيَنْجَحَ فِي حَيَاتِهِ

(انسان باید تلاش مورچه را مورد توجه قرار دهد تا در زندگی اش موفق شود)

«إِنَّ» برای تأکید است و معمولاً با الفاظی مانند «قطعاً ، همانا ، به درستی که و...» ترجمه می شود ولی باید توجه کنیم که گاهی

نیازی به ترجمه ی «إِنَّ» نیست و ترجمه نشدن آن دلیل بر اشتباه بودن ترجمه نیست.

إِنَّ أَخَاكَ مَعْلَمٌ (برادرت معلم است)

هرگاه «إِنَّ» با «ما كافه» همراه شود (یعنی: إِنَّمَا) اولاً از عمل باز می ماند و بعد از آن مبتدا و خبر به صورت مرفوع می آید ، ثانياً

«إِنَّمَا» با الفاظی مانند « فقط ، تنها » ترجمه می شود.

مثال : إِنَّمَا الدُّنْيَا خَيَالٌ عَارِضٌ (دنیا تنها خیالی گذرا است)

هرگاه ادات ناصبه (به جز «لَنْ») بر سر فعل مضارع بیابند، این فعل به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می شود. (آن - کی - لَکِی - لَ - حَتَّى)

إِنْسَمِ أَرْسَلُونِي لَکِی أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ بِالْأَخْبَارِ السَّارَّةِ

(آنها مرا فرستاده اند تا با خبرهای خوشحال کننده بازگردم)

در ترجمه ی مفعول مطلق تأکیدی از قیود تأکیدی مانند «کاملاً، حتماً، قطعاً، بی شک، بدون تردید، و ... استفاده می کنیم و باید توجه کنیم که این تأکید نظر به فعل جمله دارد نه فاعل یا مفعول .

كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

(ترجمه اشتباه: قطعاً خداوند با موسی سخن گفت) (ترجمه صحیح: خداوند با موسی، قطعاً سخن گفت)

در ترجمه مفعول مطلق نوعی یا بیانی از کلماتی مانند: به نیکی، بسیار، سخت، همچون، مانند و ... استفاده می کنیم. و باید دقت کنیم که مفعول مطلق را به صورت مفعول به ترجمه نکنیم .

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا

(ترجمه اشتباه: صبوری نیکو پیشه کن - به صورت مفعول ترجمه شده) (ترجمه صحیح: به نیکی صبر کن)

حال مفرد معمولاً به صورت قید حالت در زبان فارسی ترجمه می شود (خندان، گریان، با لبخند، با نگرانی و...) ولی در ابتدای جمله ی حالیه عبارت «در حالی که، که» می آید .

دَخَلَ الْمَعْلَمُ الصَّفَّ مُتَسِيمًا (معلم با لبخند - یا لبخندزنان - وارد کلاس شد)

دَخَلَ الْمَعْلَمُ الصَّفَّ وَهُوَ مُتَسِيمٌ (معلم در حالیکه لبخند می زد وارد کلاس شد)

زمان جمله ی حالیه و جمله ی وصفیه متأثر از جمله قبل از خود است یعنی :

ماضی + جمله حالیه با فعل ماضی = ماضی بعید در زبان فارسی (و گاهی ماضی ساده)

خَرَجَ الْمَعْلَمُ وَقَدْ عَلَّمْنَا أَشْيَاءَ كَثِيرَةً (معلم خارج شد در حالیکه چیزهای زیادی به ما آموخته بود یا آموخت)

ماضی + جمله ی حالیه با فعل مضارع = ماضی استمراری در زبان فارسی

دَخَلَتِ الْمَعْلَمَةُ فِي الصَّفِّ وَهِيَ تَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ (معلم وارد کلاس شد در حالی که به زبان عربی سخن می گفت)

تمیزی که از اسم تفضیل رفع ابهام کرده معمولاً با اسم تفضیل به صورت یک کلمه ترجمه می شود .

هُوَ أَحْسَنُ أَخْلَاقًا (او خوش اخلاق تر است) - هُوَ أَصْدَقُ النَّاسِ قَوْلًا (او راستگوترین مردم است)

در مواردی که می توان تمیز را به اصل خود (مبتدا ، فاعل ، مفعول) باز گرداند ، معمولاً تمیز به صورت فاعل ، مفعول یا مبتدا ترجمه می شود .

هُوَ أَكْثَرُ مَنِي صَبْرًا (صبر او از من بیشتر است یا او از من صبورتر است)

طَابَتِ الطَّابَةُ خُلُقًا (اخلاق دانش آموز نیکو شد)

زَادَنِي اللَّهُ صَبْرًا (خداوند صبر مرا افزون کرد)

گاهی تمیز با تعبیراتی از قبیل « از لحاظ ، از نظر ، از جنبه ی ، از ... » ترجمه می شود .

مَلِئَ قَلْبِي إِيمَانًا (قلبم از ایمان پر شد) كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (خداوند از لحاظ گواه و شاهد بودن کافی است)

نکته مهم : در ترجمه ی استثنای مفرغ گاهی می توانیم (بهتر است) جمله را به صورت مثبت موکد ترجمه کنیم .

مَا رَأَيْتُ إِلَّا عَلِيًّا (فقط علی را دیدم)

کلمه ی «کلّ» به شکل های مختلف ترجمه می شود . اگر کلمه ی بعد از «کلّ» مفرد باشد ، به صورت « هر » و اگر جمع باشد به

صورت « همه » و اگر «کلّ» با تنوین همراه باشد و بعد از آن حرف جرّ «من» آمده باشد ، به صورت « هر یک » ترجمه می شود .

سَاعَدْتُ كُلَّ تَلْمِيذٍ (به هر دانش آموزی کمک کردم)

سَاعَدْتُ كُلَّ التَّلَامِيذِ (به همه ی دانش آموزان کمک کردم)

كُلٌّ مِّنَ التَّلَامِيذِ يَجْتَهِدُونَ فِي دَرُوسِهِمْ (هر یک از دانش آموزان در درسهایشان تلاش می کنند)

در ترجمه به انواع «مَنْ» (موصولی ، شرط ، استفهام) ، انواع «مَا» (موصولی ، شرط ، استفهام ، نافییه ، کافّه) ، انواع «لَا» (نافییه ،

نهی ، نفی جنس ، عطف) دقت کنیم .

اسم موصول خاص (الَّذِي ، الَّتِي ، الَّذِينَ ، اللَّاتِي و ...) بعد از اسم دارای ال یا اسم علم یا اسم معرفه به اضافه ، صفت است و به

معنای « که » .

هو ذلک الطالب الّذی نجح فی الإمتحان (او همان دانش آموزی است که در امتحان موفق شد)

ضمیر منفصل مرفوعی (هو، هما، هم، هی ...) که بین مبتدا و خبر (قبل از خبر) یا چیزی که در اصل مبتدا و خبر بوده (اسم و خبر نواسخ) می آید «ضمیر فصل» (جدا کننده ی مبتدا و خبر) نامیده می شود و معمولاً به صورت «همان» ترجمه می شود.

المؤمنون هم الذین یعملون الصالحات (مومنان همان کسانی هستند که کارهای شایسته انجام می دهند)

گاهی مصدر یا اسم فاعل به صورت فعل ترجمه می شود .

طَلَبَ الْمَدِيرُ مِنَّا الدَّهَابَ إِلَى الصَّفِّ (مدیر از ما خواست به کلاس برویم)

الْمُؤْمِنُ خَائِفٌ مِنْ رَبِّهِ (مومن از پروردگارش می ترسد)

قَدْ + ماضی = ماضی نقلی : قَدْ كَتَبْنَا دَرَسَنَا (درس هایمان را نوشته ایم)

در زبان فارسی اگر یک اسم هم موصوف باشد و هم مضاف ، اول صفت می آید و سپس مضاف إليه . اما در زبان عربی بر عکس

در چنین شرایطی اول مضاف إليه می آید و سپس صفت (مضاف إليه بین موصوف و صفت فاصله می اندازد)

أَشِعَّةُ الْقَمَرِ الْفُضِّيَّةُ (پرتوهای نقره ای ماه ظاهر شد)

ترکیب « بعضهم بعضاً » به صورت « یکدیگر » ترجمه می شود .

المؤمنون بعضهم أولياء بعض (مومنان سرپرست - دوستان - یکدیگرند)

در تعریب (فارسی به عربی) توجه به « ترکیب وصفی » و « ترکیب اضافی » بسیار مهم است .

در ترکیب وصفی باید به مطابقت موصوف و صفت از چهار جهت (تعداد ، جنس ، اعراب و معرفه و نکره بودن) توجه شود .

در ترکیب اضافی باید به تمام نکاتی که در مورد آنها گفته شده توجه شود بویژه اینکه مضاف تنوین و ال نمی پذیرد و در

صورتیکه اسم مثنی یا جمع مذکر باشد «ن» از آخر آن حذف می شود .

اسم نکره غالباً به همراه «ی» (یاء وحدت) یا «یکی» ترجمه می شود ولی اسم معرفه « یاء وحدت » نمی گیرد .

رَأَى ذُنْبُ حِمَارًا فِي الْمَزْرَعَةِ (گرگی الاغی را در مزرعه دید)

انواع فعل ماضی از نظر معنی:

ماضی ساده مثبت: (گاهی می توان فعل ماضی ساده را به صورت ماضی نقلی ترجمه کرد) :

قَطَعْتُ هَذِهِ الْمَسَافَةَ لِزِيَارَةِ حَبِيبِي (این مسافت را برای دیدار دوستم پیمودم یا پیموده ام)

ماضی ساده منفی :

الف) «ما» ی نافیہ + فعل ماضی مثال : ما تَكاسَلْنَا فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِنَا (در انجام تکالیفمان تنبلی نکردیم)

ب) «لَمْ» + فعل مضارع مجزوم مثال : لَمْ تُبَعَثْ لِجَمْعِ الْمَالِ (برای جمع کردن مال مبعوث نشدید یا نشده ایم)

۳. ماضی نقلی مثبت :

قَدْ + ماضی ساده مثال : قَدْ هَيَّأْنَا لَكَ وَ لِمِرَاقِيكَ طَعَامًا (برای تو و همراهانت غذایی تهیه کرده ایم)

۴. ماضی نقلی منفی : «لَمْ» یا «لَمَّا» + فعل مضارع مجزوم

مثال : لَمْ يَقْتَصِرْ نِظَامُ الزَّوْجِيَّةِ عَلَى الْإِنْسَانِ (نظام زوجیت به انسان محدود نشده است)

مثال : لَمَّا أَسَافِرُ إِلَى بِلَادٍ أَجْنَبِيَّةٍ (هنوز به کشوری خارجی سفر نکرده ام)

۵. ماضی استمراری مثبت :

كانَ + مضارع (منظور از «كان» هر یک از صیغه های آن است)

مثال : كَانَ النَّبِيُّ يُؤَكِّدُ دَائِمًا عَلَى احْتِرَامِ الصَّغَارِ : پیامبر (ص) همیشه به احترام به کودکان تأکید می کرد .

۶. ماضی استمراری منفی :

الف) ما + كانَ + مضارع مثال : مَا كُنْتُ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

ب) كانَ + لا + مضارع مثال : كُنْتُ لَا أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

ج) لَمْ + مضارع كانَ + مضارع مثال : لَمْ أَكُنْ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

نکته : ممکن است چند فعل به یکدیگر عطف شوند در صورتیکه در ابتدای آنها «كان» آمده باشد ، تمام آن افعال به صورت

ماضی استمراری ترجمه می شوند.

مثال : كَانَ الْمَسَافِرُ يُوَاصِلُ طَرِيقَهُ وَيُفَكِّرُ عَلَى نَتِيجَةِ عَمَلِهِ (مسافر به راه خود ادامه می داد و به نتیجه کارش فکر می کرد)

۷. ماضی بعید : كانَ + قَدْ + ماضی

مثال : كَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ بَلَّغُوا مَنْزِلَةَ رَفِيعَةٍ فِي الْعِلْمِ (مسلمانان به جایگاه والای در علم رسیده بودند)

انواع مضارع

۱. مضارع ساده مثبت مثال : إِنَّا نَحْتَاجُ إِلَى الْجِدِّ وَالْعَمَلِ (ما به تلاش و کار نیاز داریم)
 ۲. مضارع منفی : لا + مضارع مرفوع مثال : لا يَعْلَمُ الْإِنْسَانُ أَسْرَارَ الْعَالَمِ (انسان رازهای جهان را نمی داند)
 ۳. مضارع التزامی :
 الف) أدوات ناصبه به جز «لَنْ» (أَنْ - كَيْ - لِكَيْ - لِي - حَتَّى) + مضارع منصوب
 مثال : هَذِهِ قِلَادَةٌ عُلِّقَتْهَا فِي عُنُقِكَ حَتَّى تَحْفَظَكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ (این گردن بندی است که بر گردنت آویختم تا تو را از هر بدی حفظ کند)
 ب) فعل شرط نیز (چه ماضی باشد و چه مضارع) به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .
 مثال : مَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا (هر کس چاهی برای برادرش حفر کند در آن می افتد)
 ج) فعل امر و نهی از صیغه های غایب و متکلم نیز به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود :
 مثال : لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ (نباید مومنان کافران را به دوستی بگیرند)
 مثال : لِيَجْعَلَ الْإِنْسَانَ جُهدًا هَذَا الْحَيَوَانَ نُصَبَ أَعْيُنُهُ (انسان باید تلاش این حیوان را مورد توجه خود قرار دهد)
 د) خبر حروف مشبّهه «لَيْتَ» (کاش) و «لَعَلَّ» (شاید) اگر مضارع باشد به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .
 مثال : لَيْتَ الْمُسْلِمُونَ يَسْتَيْقِظُونَ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ (کاش مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند)
 مثال : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (همانا ما آنرا قرآنی عربی نازل کردیم تا شاید شما بیندیشید)
 ۴. مستقبل مثبت : سَ - یا سَوْفَ + مضارع
 ۵. مستقبل منفی :
 - لَنْ + مضارع منصوب مثال : عَلَّمْتَنِي دَرَسًا لَنْ أُنْسَاهُ أَبَدًا (درسی به من آموختی که هرگز آنرا فراموش نخواهم کرد)
- بیان مفهوم وجوب و الزام (باید ، واجب است ، بر ... است) به شیوه های مختلف :**
- الف) فعل امر غایب و متکلم
- مثال : لِيَعْتَبِرَ الْإِنْسَانُ مِنَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ (انسان باید از امت های گذشته پند بگیرد)

(ب) حرف جرّ علی + ضمیر یا اسم + مضارع منصوب به «أن»

مثال : علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(ج) فعل «یجب» + علی + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به «أن»

مثال : یجب علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(د) من + واجب + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به أن

مثال : من واجب الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(هـ) واجب + علی + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به أن

مثال : واجب علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

بیان مفهوم (دارم ، داری ، دارد و ...)

(الف) حرف جرّ «ل» + اسم یا ضمیر

مثال : لی خُطّةٌ لا یدرکُها أحدٌ حتّی الشیطان (نقشه ای دارم که هیچکس آن را نمی فهمد حتّی شیطان)

(ب) عند + اسم یا ضمیر

مثال : عندی کتابٌ (کتابی دارم)

نکته : اگر به ابتدای ترکیب های بالا «کان» اضافه شود ، معنی گذشته می دهد (داشتم ، داشتی ، داشت و ...)

کان لی أصدقاءٌ یدرکوننی (دوستانی داشتم که به من تذکر می دادند)

یاوداشت:

<http://5plus1.blog.ir/>

یادداشت:

<http://5plus1.blog.ir/>

یادداشت:

کلمات و عبارات عربی سال دوم دبیرستان

درس اول

ربّ (ربی): پروردگارا، ای پروردگار من	لا تُعَسِّرْ: سخت نگیر	بأَسْفَعَة: بلند
إِشْرَحَ (فعل امر «شرح»): بگشای، باز کن	بشاشة الوجه: گشاده رویی	مألوفة: روان
صدری: سینه ام	سخاء الكف: بخشندگی	نادیت: صدا زدم
أحلل: بگشای	لا تنطق: سخن نمی گویی	ناجیت: راز و نیاز کردم
أكرمنی: مرا گرامی بدار	محتقر (اسم مفعول): تحقیر شده	أحوج (اسم تفضیل): نیازمند تر
إنهَج: نشان بده	أغرّد: آواز می خوانم	قدرك: تقدیر تو
دلیل: راهنما	الزاعی: چوپان	مولعة: مشتاق
جَنَّب: دور کن	أسرعوا: شتافتند	أقبل علی...: روی آورد به ...
یسر: آسان کن	أقوم (اسم تفضیل): استوار تر	الذئب: گرگ
مترادف		
جَنَّب = أبعد	إشْرَح = وسّع	ينطق = يكلم = يتحدث
متضاد		
يسر ≠ عسر	إبتعد ≠ إقترب	سهل ≠ صعب
الظلمة ≠ النور	الطاعة ≠ المعصية	خير ≠ شر
جمع های مکسر		
أبواب: ج باب = در	خزائن: ج خزينة = گنجینه، ذخیره	علوم: ج علم
الأيام: ج اليوم	الأشجار: ج شجرة	الطلاب: ج الطالب
الأشراف: ج الشريف	الأيدي: ج اليد = دست	الملائكة: ج الملك
كرام: ج كريم = جوانمرد	القواعد: ج القاعدة	الذنوب: ج الذنب = گناه

درس دوم

البُؤساء : فقیران ، بینوایان	الْجَرَسُ : زنگ	أَسْجُرُ : روشن کن
حارٌّ : گرم	دَقٌّ : کوبید	أَفْرَعُ : فرو ریز ، عطا کن
ذا حاجة : نیازمند	الفأرة : موش	سَجَرُ : روشن کردن
لعلُّ : شاید	الْقِطَّةُ : گربه	دُقُّ : بچش
ثقیلة : سنگین	جراباً : کیسه ای	ویحک : وای بر تو
الجوع : گرسنگی	رَقَبَةٌ : گردن	ویل لئ : وای بر من
القربة : مشک	رائعة : عالی ، خوب	واحيائي : شرمنده ام ، شرمسارم
التغور : مرزها	التنفيذ : اجرا کردن	رحب به : به او خوش آمد گفت
الجات : مجبور کرد	أسمر : گندمگون	المنهوم : حریص
قرع : کوبید	كفین خشیتین : دستان زبر و خشن	عاتب : ملامت کرد
التمر : خرما	نفسح : جا باز کرد	إجعل فی حل : حلال کن

مترادف و متضاد

البُؤساء = الفقراء	الرقة = العنق	ذا حاجة = محتاج	يهرُب = يفر
ناول = وهب	ویل لك = ويحك	قرع الباب = دق الباب	يُرشد = يهدى
الجراب = الكيس	المجد = المجتهد	سر = فرح (خوشحال کرد)	
المحزون ≠ المسرور	ينجح ≠ يفشل	المنهوم ≠ القانع	الجالس (نشسته) ≠ القائم (ایستاده)
الحار ≠ البارد	الفقير ≠ العنى	الخير ≠ الشر	

جمع های مکسر

البُؤساء : البائس	بُخلاء : بخیل	الدراهم : الدرهم
التغور : الثغر	الشدائد : الشدید	أصحاب : صاحب
الیتامی : الیتیم	الفقراء : ج الفقیر	الأولاد : وكد
الأطعمة : ج الطعام	المساكين : ج المسكين	

درس سوم

جَنَاح : بال	مُلْتَصِق : چسبیده	سِرَاج : چراغ
الطَّيْرَان : پرواز	تَوَصَّلَ إِلَى : دست یافت	يُعَبِّرُ : بیان می کند
سائرة: رونده ، حرکت کننده	الباحثون: محققان	مُضِيئة : نورانی
شَجَّعَ : تشویق کرد	إِنْفَصَلَتْ : جدا شد	هَبُوط : فرود آمدن
المجالات: زمینه ها	التقدّم: پیشرفت	الهامد: سرد و خاموش
الصَّيدلة: داروسازی	سَاعَدَ: یاری کرد	ضَجِيح: سر و صدا
دُستور: قانون	أهلُ البدع: بدعت گذاران	مثلاً سائراً: ضرب المثل رایج
رتقاً: بسته	غَامِض: پيچیده	المرء: انسان
فَتَقَ : گشود(ففتقناهما: آنها را گشودیم)	وَجِيزَة: مختصر و مفید	خَلِيل: دوست

مترادف و متضاد

تَحَدَّثَ = تَكَلَّمَ	مَصْدَر = مَنَبَع	الباحث = المَحَقِّق
يَبْعَثُ = يُرْسِلُ	ذَنْب = مَعْصِيَة	إِنْفَصَلَ = إِنْقَطَعَ
الخَلِيل = الصَّدِيق	السراج = المَصْبَاح	يُعَبِّرُ = يُبَيِّنُ
الهَبُوط = النُّزُول	تَرَى = تَنْظُرُ	حَدَثَ = وَقَعَ
الرَّتْق ≠ الفَتَق	الفانية ≠ الباقية	السائر ≠ الجامد ، الساكن
السِّيَّات ≠ الحسنات	أمام ≠ خَلْفَ	الهَبُوط ≠ الصُّعُود

جمع های مکسر و مفرد آن‌ها

رسائل : رساله	الأخبار : الخیر	المصاييح: مصباح
العُلَمَاء : العَليم	الأنجُم : النُّجم	الإخوة : أخ
المَعَالِم : المَعَلَم	الأبنية: بناء	الشَّدائد : الشَّديد
البدع : البدعة	الجبال : جَبَل	الظَّلْمَة : الظَّالم

درس چهارم

اعتزل: دوری کرد، کناره گیری کرد	وَأَيُّ: مقام داد، حکم کرد	الْفَتَى: جوانمرد
ذِكْرُ الْأَغَانِي: ترانه خوانی	عَزَلَ: بر کنار کرد	ما قد حصل: آنچه به دست آورده است
الفصل: سخن حق	ما أبعد: چه دور است! - خیلی دور است	ما يُحْسِنُهُ: آنچه که به نیکی انجام می دهد
جَانِبٌ: دوری کرد	أَهْلُ الْكَسَلِ: افراد تنبل	أَكْثَرُ: زیاد انجام داد
هَزَلَ: بیهوده سخن گفت، شوخی کرد	هَجَرَ: ترک کرد، دست کشید	أَقَلُّ: کم انجام داد
جاوَزَ: نزدیک شد، همسایه شد	حَصَلَ: به دست بیاورد	قَصْرٌ: کوتاه کرد
إِمْرِي: انسان	المطلوب: هدف، خواسته	الآمال: ج امل = آرزوها
يقطعُ طُرُقاً: راهزنی می کند	بذَلَّ: بخشید	فاز: رستگار شد (تَفَزَّ: رستگار شوی)
طُرُقٌ: ج طریق = راه ها	إزدیاد العلم: دانش افزایی	قَصْرٌ: کوتاه کن (تقصیر: کوتاه کردن)
البطل: قهرمان	إرغام: شکست دادن، در خاک افکندن	التعاج: گوسفندان
إنما: تنها، فقط	العدی: ج العدو = دشمنان	سار: رفت، روانه شد
ملكٌ: فرمانروایی کرد	الأصل و الفصل: اصل و نسب	المعتدی: متجاوز
إحذر: بپرهیز، بر حذر باش	أذی: آزار و اذیت	الفخ: دام
ذنب: دم	أیدی الذئب: دستان گرگ	السيف: شمشیر
ذو حدین: دو لبه	تقدّم: پیشرفت کرد	الداعی: دعوت کننده
الضحی: قبل از ظهر	آمین: آمن، ایمن	يعتبر: پند می گیرد
الساعي: کوشا، تلاشگر	يتبع: پیروی می کند	يتبع: پیروی می کند
شباب: ج شاب = جوانان	التمسك: چنگ زدن، پابندی	القيم: ج القيمة = ارزش ها
رفض: رد کرد (رفض: رد کردن، نپذیرفتن)	يعرض: عرضه می کند	زخرف: زر و زیور
التحلل: بی بند و باری	ضیاع: تباه کردن، نابود کردن	النهب: غارت
الجر: کشاندن	التبعية: وابستگی	الأسر: اسارت

جمع های مکسر و مفرد آنها

الأغاني: الأغنية	قادة: قائد (رهبر)	أیدی: ید
الآمال: الأمل	المحاصيل: المَحْصُول	الإخوة: الأخ
العدی: العدو	الشباب: الشاب	الكواكب: الكوكب
التعاج: النعجة	وصايا: الوصية	أمانی: أمانة (آرزو)

مترادف و متضاد

الآمال = الأمانی	قول الفصل = قول الحق	حَصَلَ = إكْتَسَبَ
قول الفصل ≠ قول الهزل	أَكْثَرُ ≠ أَقَلُّ	الساعي ≠ الكسلاان

درس پنجم

الطَّيْبِي: آهو	رَحَلَات: سفرها	أَمْضَى: گذراند (أَمْضَيْتُ: گذراندم)
فَتَّشَ: جستجو کرد	قُرُون: ج قرن = شاخ ها	مَسَالِك: راه ها
تَلَّ: تپه	رَمَلَى: شنی (تَلَّ رَمَلَى: تپه شنی)	الْفُضِيَّة: نقره ای
أَصْبَحَ: گشت، گردید	رائع: دلپسند، زیبا	يَخْلِبُ الْقُلُوبَ: دل ها را می رباید
بهدوء: به آرامی	بَلَغَ: رسید	قِمَّة: قلّه
الْتِمِينَةُ: گرانها	ما فَطِنٌ: متوجه نشد، پی نبرد	يَرْقُبُ: با دقت نگاه می کند
مَأْمَن: پناهگاه	شاعر: با احساس، باشعور	بَدَوَى: بیابانگرد، صحرانشین
مَلَأَ: پر کرد	الْخُفَّ: کفش (خُفِّيهِ: دو کفشش را)	المُحَاوَلَةُ: تلاش، سعی
البئر: چاه	أَهَتْ: از تشنگی له له زد	الكلب العطشان: سگ تشنه
المزهرية: گلدان	الباسقة: بلند	حاسبوا أنفسكم: خودتان را حسابرسی کنید
الكنز: گنج	لا يَنْفَدُ: تمام نمی شود	المرة: تلخ
سَمِين: چاق و فربه	العُشْب: علف	أَقْبَلَ: روی آورد، جلو آمد
تظاهر بالعرج: تظاهر به لنگی کرد	شوكة: خار	ألم: درد
عاهدة: پیمان بست، عهد کرد	رجالٌ صدقوا: مردانی که وفا کردند	أبعَدَ: دور کرد
قَرَّبَ: نزدیک کرد	جولة: جولان دادن (قدرت نمایی)	نَبَّهَ: آگاه کرد، یاد آور شد
النظرة: نگاه، دید	تَشَاوَمَ: بدبینی	تَفَاوَل: خوش بینی

مترادف و متضاد

فَتَّشَ = بَحَثَ عَنِ	وَضَعَ = جَعَلَ	المُحَاوَلَةُ = السَّعْيُ ، الإِجْتِهَاد
الطَّيْبِي = الْغَزَال	فَطِنٌ = شَعْرَب	الْتِمِين = النَّفِيس
التَّشَاوَمُ ≠ التَّفَاوُل	المُرُّ ≠ الحُلُو	غَرِبٌ ≠ طَلَع
المرارة ≠ الحلاوة	الضَّلَال (گمراهی) ≠ الرِّشَاد (هدایت)	أبعَدَ ≠ قَرَّبَ

جمع های مکسر

التَّلَال: التَّل	الجُزُر: الجزيرة	المَسَالِك: المسلك (راه)
القُرُون: القَرْن	أشِعَّة: شعاع	إِخْوَان: أخ
إِخْوَة: أخ	الشُّهُور: الشهر (ماه)	المِنَاطِق: المنطقة

درس ششم

متن درس

نَهَضَ : برخاست (إِنْهَضَ : برخیز)	البلاد : کشور	مَنْصِبٌ : مقام
لَنْ أَرْجِعَ : باز نخواهم گشت	الأكياس : ج کیس = کیسه ها	المملوءة : پر
ألبسَ : پوشاند	حانَ وقتُهُ : وقت آن رسید	المائدة : سفره
تَنَاولَ : خورد (لِيتناولوا : تا بخورند)	الخُبزُ : نان	المِلحُ : نمک
أَطْعَمَ: غذا داد (أَطْعَمُنَا هكذا: آیا اینگونه به ما غذا می دهی)	الأُسرة : خانواده	أرسلَ: فرستاد (أرسلوني إليك : مرا نزد تو فرستادند)
لَكِي أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ : تا به سوی شان برگردم	السَّارَةُ : خوشحال کننده	كَمْ دِينِكُ : بدهی تو چقدر است؟
آلاف : ج ألف = هزاران (آلاف من الراهم : هزاران درهم)	ليس عِنْدِي : ندارم	حَتَّى آخَذُ رَاتِي : تا حقوقم را بگیرم
الرَّائِبُ : حقوق	تَحَدَّثَ : صحبت کرد	لا تَقْبَلُ : قبول نمی کنی، نمی پذیری
كَسَرَ : شکست (إكسر : بشکن)	أَتَأْمُرُنِي : آیا به من دستور می دهی	نَدِمَ : پشیمان شد

کَيْفَ

مُرْضِعَةٌ : دایه	أَنْ تَسْمَحَ لَهُ : که به او اجازه دهد	تَشْتَرُطُ عَلَيْهِ : با او شرط می کند
إِبْتَعَدَ : دور شد (أَنْ لَا يَبْتَعِدَ: که دور نشود)	لَنْ أتركَ : رها نخواهم کرد	عَلَّقَ : آویخت، آویزان کرد
رَكُضَ : دوید	قِلَادَةٌ: گردن بند	قَدَفَ : انداخت (يَقْدِفُ: می اندازد)

کارگاه ترجمه

الثَّقَّةُ بِالنَّفْسِ : اعتماد به نفس ، خود اَتکائی	العصفورة: گنجشک	العُشُ : لانه ، آشیانه
صِغارُ : بچه ها ، فرزندان	راقبَ: مراقبت کرد (راقبوا: مراقب باشید)	حَتَّى تُخْبِرُونِي : تا به من خبر دهید
جیران : ج جار = همسایه ها	هَدَمَ: ویران کرد	لا تَضْطَرُّوا: نگران و مضطرب نباشید
هَدَّدَ : تهدید کرد	بضعةَ أَيامٍ : چند روز	الحِصَادُ : درو کردن
أَنْ نَرَحَلَ : که کوچ کنیم	لَنْ يَمْعَلَ عَمَلًا: کاری نخواهد کرد	يَجِبُ أَنْ نَخَافَ مِنْهُ : باید از او بترسیم

قواعد و تمرین ها

حاولَ : تلاش کرد	حَقَّقَ : تحقق بخشید	تَأَمَّلَ : اندیشید
لَنْ يَكْذِبُوا : دروغ نخواهند گفت	مِنْ أَجْلِ : به خاطر	زَخَّارِفُ : ج زُخْرُفُ = زر و زیور
لِغَةَ حَيَّةٍ : زبانی زنده	حَتَّى تُتَّفِقُوا : تا اینکه اتفاق کنید	لَنْ تَنَالُوا البرَّ: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت
البرَّ : نیکی	سَرِيْرَةٌ: باطن ، نھان	عِلَانِيَّةٌ : آشکار ، ظاهر
زَيْنٌ: زینت ، خوبی	شَيْنٌ: زشتی ، ننگ ، بدی ، رسوایی	مِمَّا يَقْدِرُ عَلَيْهِ : از چیزی که توان آن را دارد

مترادف و متضاد

الْمَنْصِبُ = المَقَام	نَهَضَ = قَامَ	يَتَكَلَّمُ = يَتَحَدَّثُ
الدَّيْنُ = القَرْضُ	بَعَثَ = أَرْسَلَ	الرَّائِبُ = الأجره
سَرِيْرَةٌ ≠ عِلَانِيَّةٌ	الزَّيْنُ ≠ الشَّيْنُ	

جمع های مکسر

الأكياس : الكيس	البلاد : البلد	نعم : نعمة	أقرباء : قريب	شدائد : شديد
آلاف : ألف (هزار)	الذراهم : درهم	الصناديق : الصندوق	جيران : الجار (همسایه)	شُرور : شرّ
زخارف : زخرف	صغار : صغير	أعزّاء : عزیز	ملائكة : ملك	

کلمات و عبارات درس هفتم

متن درس		
ثأر (ثور - ثور): انقلاب کرد، قیام کرد	ثوری: قیام کن، به پاخیز	الصّامد: پایدار
الفجر: سپیده دم	عمّا قریب: به زودی	یأتیک: به تو می رسد، به سوی تو می آید
نصر مبین: یاری آشکار	طیور الأبايل: پرندگان ابابیل	صوب: سمت، جهت
صَبَّ (يَصْبُ): ریخت، انداخت	لا تتحنّی: خم نشو (تسلیم نشو)	الصمود: مقاومت و پایداری
لان: نرم شد (یلین: نرم می شود)	عُزّة: مهاجمان اشغالگر	لئن: اگر چه، هر چند
الورد: گل سرخ	الحلم: رؤیا	الیاسمین: گل یاسمن (کودکان)
طغاة: طغیان گران، سرکشان	كسرت: شکست	العظم: استخوان
فی کلّ حین: در هر زمان	واثق: با اطمینان	

کَیْفَ

جَدَّ: تلاش کرد	قائم: ایستاده، پابرجا	القلاع: قلعه ها
الحُصون: دژها	الحبوب: دانه ها	الصیف: تابستان
الشتاء: زمستان	نُصِبَ أعینُه: مورد توجه خود	لِیَجْعَلَ: باید قرار دهد

کارگاه ترجمه

قَدَّمَ: فرستاد، از پیش فرستاد	العُلّی: بزرگی	سَهَر: شب بیدار ماند، شب زنده داری کرد
اللیالی: شب ها	ربّ هذا البیت: صاحب این خانه	لا یَسْبِقُکُمْ: بر شما سبقت نگیرد

قواعد و تمرین ها

حَفَرَ بئراً: چاهی کند (حفر کرد)	ظَفَرَ: پیروز شد	قَصَرَ: کوتاهی کرد (کوتاه کرد)
أَهْمَلَ: سستی کرد	ذو سعة: توانگر، دارا	سعة: دارایی، وُسع
سَلِمَ (یسلم): در امان ماند	قَنَطَ: نا امید شد	یُضَاعَفُه: آنرا دو چندان می کند
تَقَدَّمَ: پیشرفت کرد	التّم: خرما	بَلَغَ: رسید
حَتَّى تَلْعَقَ الصّبراً: تا طعم تلخ صبر را بچشی	مرارة: تلخی	عَضاضة: تازگی و لطافت
زمانِ دُونَ زمانِ زمانِ خاص	الکسلان: تنبل	لا تَحَسَبُ: مپندار

متضاد و مترادف

أَتَى = جاء	الغصّ = الجديد	قَنَطَ = یئس
المُتکاسل = الکسلان	ظَفَرَ = نَجَحَ	ذو سعة = الغنی
حاول = اجتهد	الصّامد = المقاوم	القلعة = الحصن
المُجتهد ≠ الکسلان	ذو سعة ≠ الفقير	ظَفَرَ ≠ قَبيل

جمع های مکسر

طُيور: طَير	عُزاة: غازى	طُغاه: طاغى	حُبوب: حبة	قلاع: قلعة
حُصون: حصن	سُنن: سنّة	أعین: عین		

درس هشتم

متن درس

مسرحية: نمایشنامه	سَلَب: گرفت، ربود	سَلَبَت: گرفته شد، سلب شد
المشهد: صحنه	العناد: مخالفت، دشمنی	أَيَّد: تأیید کرد (لا يُؤَيِّدُ: تأیید نمی شود)
ظَفَر: پیروز شد	يا أبت: ای پدرم	الأصنام: بت ها
عاق: نفرین شده	إن جاهدك: اگر تو را وادار کنند	لا تُطعُهما: از آنها پیروی مکن
يُطَرِّقُ الباب: در زده می شود	إني على موعد: من قرار دارم	مرحبا بك: درود بر تو، خوش آمدید
سَمَح: اجازه داد (لا نَسْمَح: اجازه نمی دهیم)	الشردمة: گروه اندک	هَوْنٌ عَلَيْكَ: به خودت سخت نگیر (آسان بگیر)
الجاه: مقام و منزلت	خُطّة: نقشه، راهکار	لا يُدرِّكُها أحدٌ: کسی آنرا نمی فهمد
القتال: جنگ	الحرَج: سختی، تنگنا	رائعة: زیبا، جالب، دلپسند
هَيِّن: سهل و آسان	ليلة أمس: دیشب، شب گذشته	مِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ: برخی به عهد خود عمل کردند
أسفاً على فقدان: افسوس بر از دست دادنش	حفلة عرس: جشن عروسی	أسرع: شتافت
المُنَادى: ندا دهنده، صدا زننده	الساحة: میدان	أستشهد: شهید شد
خيرة: بهترین	وُلِد: متولد شد	يُبيعتُ: برانگیخته می شود

کیف

اللص: دزد	الجرس: زنگ	عَلِقَ: آویخت (عُلِقَ: آویخته شد)
ثمين: گرانبها	يرن: به صدا در می آید	يُحرِّكُ: حرکت داده می شود
توصل إلى: رسید	حل غريب: راه حلی عجیب	أذني = أذنين + ي (گوشه‌هایم)
ملاً: پر کرد (مُلِيَ: پر شد)	القطن: پنبه	أحضر: حاضر کرد
تقدّم: جلو رفت	حرّك: حرکت داده شد	هرع: شتافت
المُعقل: ساده لوح	يا عجباً: عجیب است	لم أسمع: نشنیدم

کارگاه ترجمه

لن نُخلدَ: فریب نخواهیم خورد	بني: ساخته شد، بنا شد	الباني: سازنده
لم يُوسس: بنا نشده است	إختبر: امتحان کرد، آزمود	لِيَهْتُوا: تا تبریک بگویند
هناً: تبریک گفت	قد حُذِف: حذف شده است	اسم آخر: نامی دیگر

قواعد و تمرین ها

دابة: جنبنده	الوفى: با وفا	الإبل: شتر
قرئ: خوانده شد	إستمع: گوش داد	أنصتوا: ساکت باشید
لا تحسبن = لا تحسب: مپندار	لعل: شاید	إتبعوا: پیروی کنید
قین: آزمود، امتحان کرد (لا یفتنون: آزموده نمی شوند)	إتمام: کامل کردن، تمام کردن	أن یتراکوا: که رها می شوند
تعذیب: شکنجه	ثانية: دوباره	میثاق الأخوة: پیمان برادری
شهد: حاضر شد	رائع: جانانه، زیبا، جالب	جرح: مجروح شد

رُوی: روایت شد ، روایت شده است	لَمْ يُشَاهِدْ : دیده نشد	يُشْبِهُ : شبیه است
--------------------------------	---------------------------	---------------------

مترادف و متضاد

الإبل = الجمل	القتال = الحرب	عَرِيبٌ : عجیب
الإكتساب = الحُصول	شُرذمة : جماعة	عام : سنة
اللص = السارق	المغفل = الساذج	
الأموات ≠ الأحياء	الصادق ≠ الكاذب	قَرِيبٌ ≠ بَعِيدٌ

جمع های مکسر

آباء : أب	الشباب : الشَّبَابُ	صحابة : صَاحِبٌ	أوفياء : وَفِيٌّ	أصنام : صَنَمٌ
عُقُول : عقل	شهداء : شَهِيدٌ	أموات : مَيِّتٌ	أحياء : حَيٌّ	أیدی : يَدٌ
مكارم : مَكْرَمَةٌ	آذان : أُذُنٌ	أصدقاء : صَدِيقٌ	شياطين : شَيْطَانٌ	

درس نهم

متن درس

سَعَى : تلاش کرد ، کوشش کرد	بَحَثَ عَن : جستجو کرد	نماذج : الگوها ، نمونه ها
المثاليَّةُ : برتر ، والاتر	الأجيال : نسل ها	مَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا : کسی که آنرا قرار ندهد
يَضِلُّ : گمراه می شود	أَصْبَحَ : گشت ، گردید	خُلِدَتْ أَسْمَاءُ هَم : نام هایشان جاودانه شد
إِلَيْكَ : بگير ، توجه کن	مميزات : ویژگی ها	الثبات : پایداری
التعب : خستگی ، رنج	جاهزة : حاضر و آماده	الكذب : زحمت ، تلاش
تَكْتَسِبُ : به دست می آید	المعالي : بزرگی ها ، مقام های بلند	العلی : بزرگواری ، بلندی مقام
سَهْرَ اللَّيَالِي : شب ها بیداری می کشد	كَانَ قَدْ بَدَأَ : آغاز کرده بود	دراساته الطبیبة : مطالعات پزشکی اش
فِي الْأَرْبَعِينَ مِنْ عَمْرِهِ : در چهل سالگی اش	دَوَّوبٌ : پایدار ، مقاوم	كَانَ يَقُولُ : می گفت
الفتی : هنری	تَجَرَّعَ : نوشید ، سرکشید	آلام : دردها
كَانَ يَسْهَرُ : بیداری می کشید ، شب بیدار می ماند	قِنْدِيلٌ : چراغ	الحُرَّاسُ : نگهبانان
لَقَدْ تَعَلَّمْتُ : آموخته ام ، یاد گرفته ام	البؤس : بینوایی ، تنگدستی	شريعة : قانون
نَصَبٌ : خستگی	العناء : رنج	يَعْقِبُهَا : به دنبال آن می آید
نَعِيمٌ : ناز و نعمت	هَنَاءٌ : گوارا ، راحتی	يَتَرْتَبُ عَلَيَّ : ناشی می شود از ، بستگی دارد به
التَّحَلَّى : آراسته شدن	نَصَبٌ : قرار داد	فَلْيَبْدَأْ : باید شروع کند (امر غایب)
ترجمة : زندگی نامه	مَا كَانَ يَقْبَلُ : نمی پذیرفت	مَنْصِبٌ : مقام
الكفاف : اندازه ، قدر کفایت	حَاكِيٌ : تقلید کرد	أَنْ لَا يُحَاكِي : که تقلید نکند
كَيْفَ		
لا يَكُونُ : نمی باشد	مَوْقِعٌ : مکان ، موقعیت	ضَوَاحِيٌ : حومه ، اطراف

صاحب : دوست	أَكُونُ مَعَكَ : با تو هستم	لا تَقْتَرِبُ مِنَّا : به ما نزدیک نمی شوند
الدُّبُّ : خرس	تَسْلُقُ : بالا رفت	عَلَى مَقْرَبَةٍ مِنِّهِ : در نزدیکی خودش
وَحِيدٌ : تنها	تَظَاهَرَ : تظاهر کرد	أَنْفٌ : بینی ، دماغ
شَمٌّ : بو کشید	الْفَمُّ : دهان	لا تُعَاشِرْ : معاشرت مکن
کارگاه ترجمه		
الإختیار : انتخاب ، گزینش	كَانَتْ تُعَلِّنُ : اعلام می کرد	مَنْذُ مَدَّةٍ : از مدتی قبل
مَوْطَفٌ : کارمند	رَغَمٌ : علی رغم ، با وجود	ما كان قد قَبِلَ : پذیرفته بود (ماضی بعید)
المُعَقَّدُ : پیچیده	فَجَاءَ : ناگهان	شهادة: مدرک تحصیلی
توصیة: سفارش	سُئِلَ : سوال شد	مَلَابِسٌ : لباس ها
بَسِيطَةٌ : ساده	سَلَّمَ عَلَيَّ : سلام کرد	ما كان يمدح نفسه : خود ستایی نمی کرد
مُتَعَمِّدٌ : اعتماد کننده ، تکیه کننده	الْقُدْرَاتُ : توانایی ها	الشَّانُ : مقام و منزلت
قواعد و تمرین ها		
الرُّشْدُ : هدایت	الغَى : گمراهی	لِمَ (لماذا) = چرا
رَهْبَةٌ: در گرو ، مسؤل	عَمَّرَ : عمر دراز داد	نَكَّسَ : دگرگون کرد
بَثٌّ : گستراند ، پراکنده کرد	دَابَّةٌ : جنبنده	وَلَّ وَجْهَكَ : رویت را برگردان ، صورتت را برگردان
مُفْلِحٌ : رستگار	الْمُتَكَاسِلُ : تنبیل	المُجِدِّ : کوشا ، تلاشگر
الْفَرَجُ : گشایش	مُخَضَّرَةٌ : سر سبز	مُنْتَصِرٌ : پیروز
مُنْقَدَّمٌ : پیشرفته	هَلَكٌ : هلاک شد	حَكِيمٌ : راهنما
يُرْشِدُ : راهنمایی می کند	مُحِيطٌ : مسلط ، دارای احاطه	أَنْجَيْنَا : نجات دادیم
أُمَّةٌ وَسَطًا : امتی میانه	شُهَدَاءٌ : شاهدان ، گواهان	الصَّيْحَةُ : فریاد مرگبار
جائِمٌ : سینه بر زمین نهاده ، زمین گیر	الْقُدْوَةُ : الگو ، نمونه	نُصِبَ أَعْيُنُنَا : مورد توجه ما
مُتَمَسِّكٌ : پایبند	قائد : رهبر	ثورة : انقلاب
أَنْفَعُ : سودمندترین	الجَبَابِرَةُ : ستمگران	حَطٌّ : نشست
ذُبَابَةٌ : مگس	أَنْفٌ : بینی	طَرَدَهَا : آنرا دور کرد
ضَجَرَ مِنْهَا : از آن به ستوه آمد	لِيُضِلَّ بِهِ أَنْوْفَ الْجَبَابِرَةِ : تا به وسیله آن بینی گردنکشان را به خاک بمالد	

مترادف و متضاد

الكَدَّ = الكدح	المُجْتَهَدُ = المُجِدِّ	عَدِيدَةٌ = كَثِيرَةٌ
الدَّوُوبُ = المُقاوم	المِثَالِيُّ = الأَسْوَةُ = (الگو)	البُؤْسُ = الفقر
تَجَرَّعٌ = شَرِبَ	المُعَقَّدُ = الغامِضُ	المُحِيطُ = المُسلط
الرُّشْدُ ≠ الغَى	يُرْشِدُ ≠ يُضِلُّ	المُتَكَاسِلُ ≠ المُجِدِّ
التَّعَبُ ≠ الرفاه	الفقر ≠ الغنى	المُتَّحِدُ ≠ المُتَفَرِّقُ

جمع های مکسر

نماذج : نَمَوِّجٌ	أنفُسٌ : نَفْسٌ	العُظَمَاءُ : العَظِيمُ	الأجيال : الجِيلُ	الأئمة : الإمام
الأسماء : الإسم	النَّعْمُ : النِّعْمَةُ	المَعَالِي : المَعْلَى	اللَّيَالِي : اللَّيْلُ	المَصَاعِبُ : المَصْعَبَةُ

الآلام : الألم	الخراس : الحارس	الأخلاق : الخلق	المعاصي : المعصية	صواحي : ضاحية
الوحوش : الوحش	الملابس : الملبس	أعين : عين	الجبارة : الجبار	أنوف : أنف

درس دهم

متن درس

تبارک الله : بلند مرتبه است خداوند	الإنتفاع : بهره مندی ، بهره بردن	ما تحمِلُ من المياہ : آبهایی که در بر دارند
تكوين : تشکیل ، ایجاد	مجتمع سعيد : جامعه‌ای سعادتمند	على أساس : بر پایه
الطيبات : نعمت های پاک	التمتع = الإنتفاع : بهره مند شدن	حرم : حرام کرد ، تحریم کرد
أخرج : آفرید	إليك : توجّه کن ، بگیر	أودع : به ودیعه نهاد ، به امانت نهاد
بالنجم هم يهتدون : به وسیله ستارگان هدایت می شوند	كان : گویا ، مثل اینکه	زینا : آراستیم
الضال : گمراه ، گمشده	إضافة على هذا : علاوه بر این	أما رأيت : آیا ندیده‌ای؟
البدر : ماه کامل	الغيوم : ابرها	تصبح الأرض مُخضرة : زمین سرسبز می شود
تترين : آراسته می شود	العيون : چشم ها	إبتهج : شادمان شد
ليعلم : باید بداند	الكائنات : هستی ، موجودات	مُسخره : تسخیر شده ، رام شده
قضاء : برآورده کردن	الحوائج : نیازها	حدت : سخن گفت (حدت : سخن بگو)
أنبت : رویاند	ذات بهجة : خرم و زیبا	تأمل : اندیشید
الله سبحانه و تعالی : خداوند پاک و بلند مرتبه	لنبوهم : تا آنها را بیازماییم	أهم أحسن عملاً : کدامیک نیکوکارترند
زوج : جفت ، گونه	البهيج : شادی آور	وفر : فراهم کرد (توفر : فراهم می کند)
ساعد : کمک کرد	تنقية الجو : پاکیزه کردن هوا	ليت : کاش
سبح : تسبیح گفت ، خدا را به پاکی یاد کرد	يردد : تکرار می کند	كل قد علم : هر یک دانسته است

کیف

تعبد : عبادت کرد	لم يخرج : خارج نشده است	يتكفل : به عهده دارد ، تضمین می کند
معاش : وسیله زندگی ، معاش	ليته يصلی : کاش او نماز می خواند	أحق : سزاوارتر

کارگاه ترجمه

المجد : بزرگی و بزرگواری ، سربلندی	المصادر العلمية : منابع علمی	الجادبية : قانون جاذبه
كانوا قد اكتشفوا : کشف کرده بودند (ماضی بعید)	قبله بقرون : قرن ها پیش از آن	كان معروفاً : شناخته شده بود
قد طرحوا : مطرح کرده اند	الدراسات : مطالعات ، تحقیقات	إستيقظ : بیدار شد
يُجدد : تکرار می کند ، تجدید می کند	من جدید : از نو ، دوباره	إن شاء الله تعالی : اگر خداوند بلند مرتبه بخواهد

قواعد و تمرین ها

ملتبهه : فروزان ، سوزان ، شعله ور	القیم : محکم و استوار	المبدر : اسرافگر
لا حول ولا قوة إلا بالله : هیچ قدرتی جز به وسیله خدانیست	أضر : زیانبارتر	لا يبلغ : نمی رسد
الکسلان : تنبل	لا يتخذ : نباید بگیرند	ود : دوستی

المُتَلَوْنَ : دو رو ، چند رنگ	يَتَذَكَّرُ : پند می گیرد	أَلَمْ تَعْلَمْ : آیا ندانستی
مُتَرَدِّدٌ : دودل ، مردد	عازِمٌ : مصمم	مُواصَلَةٌ : پیگیری ، ادامه
فَتَحاً مُبِيناً : پیروزی آشکار	لَيْتَ المودَّةَ تَسْتَقِرُّ بَيْنَ النّاسِ : کاش دوستی بین مردم جای گیرد	
غَايَةً : هدف	لَا تُدْرِكُ : به دست نمی آید	السَّيْفُ : شمشیر الصَّيْفُ : تابستان
بَلِيَّةٌ : بلا ، مصیبت	أَصْعَبُ : سخت تر ، دشوارتر	قُبَّةٌ : خیمه
خِتَامٌ : مُهر ، پایان	مِسْكٌ : مُسك	المُتَنَافِسُ : مسابقه دهنده ، رقابت کننده
تَنَافُسٌ : رقابت کرد ، مسابقه داد	فَلْيَتَنَافَسِ المُتَنَافِسُونَ : رقابت کنندگان باید رقابت کنند	

مترادف و متضاد

التَّنْقِيَةُ = التَّطْهِيرُ	يُرْشِدُ = يَهْدِي	البَهْجَةُ : السَّرور
المصادر = المنابع	الإنتفاع = التمتع	الغيم = السحاب (ابر)
الظلمة ≠ النور	أصعب ≠ أسهل	المودة ≠ العداوة

جمع های مکسر

الأنهار : النَّهْرُ	المياه : الماء	الكواكب : الكوكب	الغيوم : الغيم	حوادث : حاجة
شعائر : شعيرة	إخوان : أخ	آمال : أمل	أولياء : ولي	الحدائق : الحديقة

کلمات و عبارات عربی سال سوم دبیرستان

درس اول

هَبَّ لِي: به من عطا کن ، به من ببخش	وَهَبَ: بخشید ، عطا کرد	أَتَى: آمد / أَتَاكَ: نزد تو آمد
آت: بده ، عطا کن	الْوَهَّابُ: بسیار بخشنده (اسم مبالغه)	مِن لَدُنْكَ: از نزد خودت
كُلُّ نَفْسٍ: هر کس	وَجَدَ: یافت (يَجِدُ: می یابد)	وَعَدَ: وعده داد / وَعَدْتَنِي: به ما وعده دادی
أَنْطَقَ: به سخن در آورد	الْبَصِيرَ: بصیرت ، بینش	مُحَضَّرًا: حاضر و آماده
وَفَّقَنِي: به من توفیق بده ، مرا موفق کن	وَفَّقَ: توفیق داد ، موفق کرد	أَلْهَمَ: الهام کرد ، در دل افکند
مُسْتَأْهَلٌ: شایسته / غیر مستأهل: ناشایست	أَزْكَى: بهتر ، برتر	لَيْتِي: به آنچه
أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ: که مرا ببخشی	جَادَ (-): بخشید	أَهْلٌ: شایسته
بُفْضَلِ سَعْتِكَ: به وسیله ی قدرت و سعیت	سِعَةٌ: توانایی ، قدرت	الْفَضْلُ: گستردگی ، فراوانی
الْمُنَى: ج الثمينة = آرزوها	الْهَوَى: میل و رغبت	اللقاء: ملاقات ، دیدار
تَهْوَى (ه و ی): دوست داری	تَلَّقَ (ل ق ی): دیدار کنی	مَتَى: ما هر وقت
إِهْمَلُهَا: به آن بی توجهی کن ، رهاش کن	دَعَ (فعل امر از «ودع»): رها کن ، ترک کن	وَدَعَ: ترک کرد ، رها کرد
لغات قواعد و تمرین ها		
فَازَ (يَفُوزُ ، فَوْزًا): پیروز شد ، رستگار شد	سَارَ (يَسِيرُ ، سَيْرًا): حرکت کرد	بَاعَ (ب ي ع): فروخت
وَصَفَّ (يَصِفُ): تجویز کرد	رَامَ (يُرِوْمُ): قصد کرد	دَارَ (يَدُورُ ، دَوْرًا): جریان یافت
وَدَعَ (يَدْعُ): ترک کرد ، رها کرد	وَرَّثَ (يَرِثُ): به ارث برد	الجبر: مرکب ، جوهر
أَجْلَسَ: نشاند	قَبِلَ: بوسید	راحَ (يُرِوْحُ): رفت
يَقُومُ عَلَيَّ...: استوار است بر ...	فَرَّقَ: جدا کرد ، فرق گذاشت	إِنْزَعَجَ: ناراحت شد
مترادف و متضاد		
وَدَعَ = تَرَكَ (رها کرد ، ترک کرد)	راحَ = ذَهَبَ (رفت)	وَهَبَ = أَعْطَى = جَادَ (بخشید ، عطا کرد)
حَيَاتٌ # مَمَاتٌ	تَلَّقَى = تَنَظَّرَ (می بینی)	أَزْكَى = أَفْضَلُ (بهتر)
جمع های مکسر و مفرد آنها		
أَمْرَاءٌ: امیر	حُكَمَاءٌ: حکیم	رُسُلٌ: رسول
عِبَادٌ: عبد	أَمْرَاضٌ: مَرَضٌ	بِلَادٌ: بِلْدَةٌ

درس دوم

أَتَى (يَأْتِي) : آمد	بحفاوة : به گرمی	سَمَحَ : اجازه داد
كُنَّا نَسْتَقْبِلُ : استقبال می کردیم	الماضِي : گذشته	المُتَرَفُّ : مرفه ، ثروتمند
الرَّكِيبُ : سوار	المَرَائِبُ : مرکب ها ، اسب ها	قَامَ بـ ... : اقدام کرد
تَبَجِيلُ : گرامی داشت ، بزرگداشت	صاحَ : فریاد زد	أَرَادَ : خواست
صَنَعَ : انجام داد	الْخُلُقُ : خوی و منش و عادت	عَظَّمَ : بزرگ داشت ، تعظیم کرد
إِنْتَفَعَ بـ : سود برد	تَشَقُّونَ عَلَيَّ أَنفُسِكُمْ : به خود سخت می گیرید	تَزَيَّنَ : آراسته شد
هَيَّأَ : آماده کرد ، تهیه کرد	المُرَافِقُ : همراه	الدَّوَابُّ : ج الدابة : چهارپایان
أَبَى : خودداری کرد ، ابا کرد	نَأْبَى : ابا می کنیم ، خود داری می کنیم	الثَّمَنُ : بها ، قیمت
تَعَوَّدَ : عادت کرد	قَدَّمَ : تقدیم کرد	رَجَا (يَرْجُو) : امید داشت
نَرَجُو : امیدواریم ، می خواهیم	أَحَبُّ : دوست داشت	خَرَجَ : مالیات ، خراج
أَهْدَى : اهدا کرد ، هدیه داد	أَمِنَ (يَأْمَنُ) : ایمن شد ، در امان ماند	أَبْغَضَ : آزار رساند ، اذیت کرد
أَخْبَرَ : خبر داد ، آگاه کرد	المَشْهَدُ : منظره ، صحنه	عَبْدُ الْأَضْحَى : عید قربان
إِبْنَةٌ = بنت : دختر	إِسْتَعَارَ : به امانت گرفت	عَقَدَ : گردن بند
خَانَ (يَخُونُ) : خیانت کرد	نَسِيَ (يَنْسَى) : فراموش کرد	مَرْدُودَةٌ : بازگردانده شده
مضمونه : تضمین شده ، ضمانت شده	إِحْذَرُ : برحذر باش ، بپرهیز	عَادَ (يَعُودُ) : بازگشت
نالَ (يَنَالُ) : رسید ، فراگرفت	العُقُوبَةُ : مجازات	يا أبتاه : ای پدرم ، پدر جان

تمرین ها و قواعد

عَاتَبَ : سرزنش کرد	عَجُوزٌ : پیر	تَخَلَّصَ : رهایی یافت
وَدَعَ (يَدَعُ) : ترک کرد ، رها کرد	أَسْتَسَلِمَ : تسلیم شد	لَمْ يَنْهَ : منع نکرد ، نهی نکرد
لَمْ يَرْجُ : امید نداشت	شَعَرَ بِالتَّعَبِ : احساس خستگی کرد	إِسْتَرَاحَ (يَسْتَرِيحُ) : استراحت کرد
تَلَا : تلاوت کرد	لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ : هیچ قدرت و نیرویی جز به وسیله خدا نیست	
مَابَكَ : تو را چه شده است	لَمْ يُشْفَ : شفا نیافته بود	أَلْقَى : انداخت ، رها کرد
زاویه: گوشه	لَقِيَ (يَلْقَى) : دید ، مشاهده کرد	إِلْقَى : می بینم
خَشِيَ : ترسید	وَقَعَ عَلَيَّ قَدْمِيه : به پایش افتاد	إِرْضَ عَنِّي : از من راضی باش
أَعْفُ خَطِيئَتِي : اشتباه مرا ببخش	أَدْعُ : بخواه ، فرا بخوان	أَنْ يَعْفُوَ : که ببخشد
هَوَّنًا : به آهستگی ، با آرامش	يَمْشِي : راه می رود	الْبِرُّ : نیکی
دَيْنٌ : بدهی ، قرض ، دین	قَضَى دَيْنَهُ : دینش را ادا کرد	المَدِينُ : بدهکار

کارگاه ترجمه

ظَهَرَ (يُظْهِرُ) : آشکار شد	ظَاهِرَةٌ : پدیده	قوس فُرح : رنگین کمان
الماطرة: بارانی	خَلَابَةٌ : دلریا ، زیبا ، چشم ربا	كَانَ يَعْتَقِدُونَ : اعتقاد می داشتند ، معتقد
كَانَ قَدْ إِيْتَقَدَ : اعتقاد پیدا کرده بود	حَدَثٌ (يَحْدُثُ) : اتفاق افتاد ، روی داد	الإِنْكَسَارُ : شکستن ، شکسته شدن
مدى الحياة : طول زندگی	السَّجْنُ مَدَى الْحَيَاةِ : حبس ابد	أَحْرَقَ : سوزاند
الجثة: جسد ، بدن	الفترة : دوره ، زمان	كانوا قد بلغوا : رسیده بودند
منزلة رفيعة: جایگاه والایی	راية: پرچم	رَفَعَ : برافراشت ، بالا برد

مترادف و متضاد		
نال = بَلَغَ (رسید)	الْفَرَح = السُّرُور	الأغنياء = المُتْرَفُونَ
	أبَى (نپذیرفت) ≠ قَبِلَ (پذیرفت)	الخطيئة = الذَّنْب
جمع های مکسر و مفرد آن‌ها		
المُلُوك : المَلِك	المَساكين : المِسكين	الفُقراء : الفَقير
الأُمراء : الأَمير	المَرَكب : المَرَكَب	الأغنياء : العَنى
الهُدایا : الهُدیة	الأموال : المال	الدواب : الدابة (چهارپا)
العُلَماء : العَلیم	الألوان : اللَوْن	الأسئلة : السَّوَال

درس سوم

أَرَى (بُرى): نشان داد.	سَرَى: نشان خواهیم داد.	أَقْوَمَ: استوارتر، استوارترین
خَاطَبَ: مورد خطاب قرار داد	الثَّقَافَة: فرهنگ	عَلَى مَرَّ العَصُور: در طول زمانها
أَسَالِب (ج أَسْلُوب): شیوه، روش	إِسْتَخْدَمَ: به کار گرفت	البراهین (ج البرهان): استدلال، برهان
الفئة: گروه (الفئات: گروه ها)	صَرَفَ: به شکل‌های مختلف آورد	إِطْمَئَنَّ: آرام گرفت، اطمینان یافت
إِلَيْكَ: توجه کن	ظُلُمَات: تاریکی‌ها	لُجَى: عمیق، ژرف
غَشِيَ (بَغَشَى): در بر گرفت	بعضُها فوق بعض: بر روی یکدیگر	أَخْبَرَ خَبْرَ داد، آگاه کرد
ظاهرة: پدیده	لَمْ يُكْتَشَف: کشف نشد	كان لا يَسْتَطِيعُ: نمی‌توانست
عِشْرِينَ: بیست	لَمْ تَكُنْ: نبود	غَاصَ (بَغُوصُ - غُوصاً): فرو رفت، غواصی
مَاتِينَ: دویست (مَاتَى متر: دویست متر)	المُعِدَّات: تجهیزات	الحديث: جدید
نَجَدُ (وجد): می‌یابیم	أَعْطَى (ع ط و): بخشید، عطا کرد	تُعْطِينَا: به ما (نشان) می‌دهد
الصُّورَة: تصویر، شکل	أُخْرَى: دیگر (مَوْنُثِ آخِر)	أَظْلَمَ: تاریک تر
قد أثبتت: کشف کرده است	الشَّعَاع الضَّوئِي: پرتو نور، شعاع نوری	تَكُونُ: تشکیل شد (بِتَكُونُ: تشکیل می‌شود)
سبعة ألوان: هفت رنگ	إِخْتَفَى: پنهان شد	جُرِحَ: زخمی شد، مجروح شد
سَال (يَسِيلُ - سَيْلاً): جاری شد	الدَّم: خون	يَرَى (مضارع از «رأى»): می‌بیند
الأحمر: قرمز - الأسود: سیاه - الأزرق:	سَبَب (يَسبِبُ): سبب می‌شود	قَرِين المادَّة: پادماده
تَذَكَّرُونَ (تَذَكَّرُونَ): پند می‌گیرید	لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: تا شاید پند بگیرید	الذَّكْر: نر
الأُنثَى: ماده	لَمْ يَقْتَصِر: محدود نشد	النَّبَاتَات: گیاهان
إِضَافَةً إِلَى ذَلِكَ: علاوه بر آن	دَلَّ: دلالت کرد (يَدُلُّ: دلالت می‌کند)	الجَمَاد: جماد، بی‌جان
دَارَ (يَدُورُ - دَوَّاراً): چرخید	نَوَاة المادَّة: هسته ی جسم	جُسِمَ: جسم کوچک
الشَّحْنَة: بار الکتریکی	سُمِّيَ: نامیده شد	إِسْتَنْجَحَ: نتیجه گرفت
الحائز: به دست آورنده، برنده	قَامَ بِ- اقدام کرد، پرداخت	صَرَخَ: اظهار کرد، تصریح کرد
حيثُ: آنجا که	أَشَارَ (يُشيرُ): اشاره کرد	شعور خَفِيَ: احساسی پنهان
الوُورود: وارد شدن، جاری شدن	الفَخْمَة: بزرگ، باشکوه، با عظمت	أُمِّي: بی سواد، درس ناخوانده
بيئة: محیط	تَلَقَّى: دریافت کرد	مِمَّنْ = مِنْ مَنْ: از کسی که
قواعد و تمرین ها		
الأُسْرَة: خانواده	المُتَابِرَة: استقامت، پایداری	الواجبات المدرسيَّة: تکالیف مدرسه
أداء: انجام دادن	إِسْتَعَارَ (ع و ر): امانت گرفت	إِسْتَرَاخَ (ر و ح): استراحت کرد
صَدَّقَ: باور کرد، تصدیق کرد	تَحَدَّثَ: صحبت کرد	لَأَمْزَحَ: شوخی نمی‌کنم
المُبِين: آشکار	قولاً سَدِيداً: سخن محکم	إِتَّقُوا الله (و ق ی): تقوای الهی پیشه کنید
ذِكْر: قرآن	آتَى: داد، عطا کرد (باب إفعال از «أتى»)	لَدُن: نزد
يوم الفصل: روز جدایی (قیامت)	مِيقَات: زمان ملاقات	إِبْتَسَمَ: لبخند زد
الحنون: دلسوز، مهربان	حَيَّاهُمْ: به آنان سلام کرد	تَحِيَّة طَيِّبَة: به نیکی
الحكَم: داور، قاضی	البهجة = السُّرور: شادی	الفَرَح (صفت مشبَّهه): شادمان
إِذْهَبَ: بُرد، از بین برد	الحسنات: نیکی‌ها	السَّيِّئَات: بدی‌ها

البرّ: نیکی	الغلائیة: آشکار	کَلَمَ: سخن گفت
المُجازی: پاداش دهنده	أساءة: بدی	الإحسان: خوبی

جمع های مکسر و مفرد آنها

أبناء: إبن	العُصور: العصر	أسالیب: أسلوب
البراهین: البرهان	الأدلة: الدلیل	الأعماق: العمق
الألوان: اللون	الأبحاث: البحث	القرائن: القرینة
الصحابه: الصحابیّ	الجبال: جبل	الظلمة: الظالم

مترادف

البرهان = الدلیل	البهجة = السرور	یُشاهد = یُنظر
الفرح: المسرور	تحدث = تكلم = کَلَمَ	سال = جرى

متضاد

الحسنات ≠ السيئات	العلائیة ≠ السرّ	الذكر ≠ الأنثی
القلیل ≠ الكثير	اللیل ≠ النهار	فوق ≠ تحت
أمام ≠ وراء، خلف	قبل ≠ بعد	صباح ≠ عشاء
إسائة ≠ إحسان	یُخالف ≠ یوافق	المجهول ≠ المعلوم

درس چهارم

نشأَ - نشأاً	الْفَتَاةُ : دختر جوان	السِّيَادَةُ: سروری و ریاست
الْفُرُوسِيَّةُ: دلاوری ، سوارکاری	الْبَيَانُ : سخنوری	أَخَوَاهَا = أَخَوَانٌ + ها (دو برادرش)
قَادَةُ : ج القائد = فرماندهان	فُرْسَانٌ : ج الفارِس = دلاوران ، سوارکاران	أَنْتَى : چطور ، چگونه ؟
دَامَ (يَدُومُ - دَوْمًا) : ادامه یافت	الصَّفَاءُ : طراوت ، خوشبختی	الْفَرَحُ : شادمانی
قَدَّ قَدَدَتْ : از دست داده است	كَانَتْ تَشْعُرُ : احساس می کرد	الْكَآبَةُ: مصیبت ، افسردگی
إِلَى أَنْ : تا اینکه	أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ : خورشید طلوع کرد	أَشْعَةٌ : پرتوها ، اشعه ها
السَّكِينَةُ: آرامش	قَدَّ أَنْزَلَ : نازل شده است	أَنْشَدَ : سُرایید ، شعر خواند
بِكَاءٍ : دختر گریان	الْبَعْثُ : برانگیختن ، قیامت	النُّشُورُ : برانگیختن
الْبِرُّ : نیکی	أَذَاقَ : چشانید	رَبَّيْتُ : تربیت کرد ، پرورش داد
الْقِيَمُ : القیمة = ارزش ها	إِشْتَدَّ : شدت یافت	إِنْدَفَعَ : روانه شد ، رهسپار شد
جَيْشُ : ج جیش = سپاهیان	أَسْلَمَ : اسلام آورد ، مسلمان شد	طَائِعٌ : مطیع
هَاجَرَ : هجرت کرد	مُخْتَارٌ : با اختیار	أَعَدَّ : آماده کرد ، مهیا کرد
الْجَزِيلُ : فراوان	الدَّارُ : خانه ، سرا	الباقية : ماندگار ، پایدار
الفانیة: فنا پذیر ، از بین رفتنی	إِصْبَرُوا : صبر کنید	صَابِرٌ : با ... پایداری ورزید
صابروا : پایداری کنید	رَابَطٌ : آماده شد ، مرزبانی کرد	رَابَطُوا : آماده باشید ، مرزبانی کنید
لَعَلَّ : شاید ، باشد که ، امید است	أَفْلَحَ : رستگار شد	قَامَ : برخاست
أَحْضَرَ : حاضر کرد ، آماده کرد	أَلْبَسَ : پوشاند	وَاحِدًا فَوَاحِدًا: یکی یکی ، یکی پس از دیگری
شَبَّعَ : بدرقه کرد ، مشایعت کرد	سَاحَةٌ : میدان	المعركة: جنگ
مُكَبِّرِينَ : تکبیر گوینان	مُهَلِّلِينَ : لِإِلَهِ إِلاَّ اللهُ گویان	دَعَا اللهُ : از خدا خواست
قَوَّى : نیرومند کرد ، قوی کرد	أَشْفَقَ عَلَيَّ : دلسوزی کرد	إِسْتَنْجَحَ : نتیجه گرفت
وَاجَهٌ : روبرو شد ، مواجه شد	النَّبَأُ : خبر	فَقِدَانٌ : از دست دادن
سَيَكُونُ : اتفاق خواهد افتاد ، خواهد شد	أَحْصَى : شمرد	يُحْصَى : شمرده می شود (مجهول)
واهاً: وای	بَلَّغَ : رساند	العائد : بازگشته
جَرَتْ (جَرَى) : جاری شد	الدَّمْعُ : ج الدمع = اشکها	يُقَالُ : گفته می شود (مجهول)
لَا أَنْسَى : فراموش نمی کنم	بُكَاءٌ : گریه	العويل : ناله ، زاری
ناقل : نقل کننده	كَرَمٌ : گرامی داشت	تَرَنَّمَ : زیر لب تکرار کرد (زمزمه کرد)
لَا تَحْسَبَنَّ = لَا تَحْسَبُ : مشمار ، مپندار	قَائِلَةٌ : درحالیکه می گفت	شَرَفٌ : شرافت بخشید ، بزرگی داد
رَجَا (يَرْجُو) : امید داشت	أَرْجُو : امیدوارم	مُسْتَقَرٌ : محل استقرار ، قرارگاه

قواعد و تمرین ها

عَرِيقٌ : ریشه دارد ، اصیل	شَهِيرٌ : مشهور	التَّلِقُ : نگران
قَدْ شَغَلَ : مشغول کرده است	البال : فکر	مَرَّةً أُخْرَى : بار دیگر
أداء : انجام	الواجبات: تکالیف	أَدْخَلَ : وارد کرد
المُعْتَدِي : متجاوز	مُبْتَسِمًا : با لبخند	إِعْتَصَمَ : چنگ زد ، پناه برد
سُلْطَانٌ : قدرت	المُطْمَئِنَّةُ : آرام گرفته	الغاية: هدف
السَّامِيَّةُ : بلند ، والا	أَكْبَادٌ : ج كَبِد = جگر ها ، جگر گوشه ها	مَشَى : راه رفت (يَمْشِي : راه می رود)
أَحْرَقَ (يُحْرِقُ) : سوزاند	الأبدان : ج البَدَن = بدن ها ، جسم ها	النباتات : گیاهان
الفارس : سوار کار ، سوار	كان يواصل : ادامه می داد	بصعوبة : به سختی
بينما : در حالیکه	كان سائراً : در حرکت بود ، حرکت می کرد	واجه : روبرو شد ، مواجه شد
ملتئماً : با التماس	أن يحمله معه : که او را با خود ببرد	دفع : عقب زد
أوقع : انداخت	كاد : نزدیک بود	مُسْرِعاً : به سرعت ، سریع
صاح : فریاد زد	يئس : نا امید شد	الفرس : اسب
هازئاً : با تمسخر ، مسخره کنان	أراد - يريد (رود) : خواست	أرجوك : از تو می خواهم
ألا تُخبر (أن لا تُخبر) : خبر ندهی	لا تبقى : باقی نماند	مروءة : جوانمردی ، مردانگی
قَطَعَ مسافةً: مسافتی را طی کرد (پیمود)	عادةً: برگشت	وُلِدْتُ: متولد شدم (مجهول)
من جدید: از نو، دوباره	لن أنسى : فراموش نخواهم کرد	رأى: دید (يرى : می بیند)
يَحْسَبُ : می پندارد	مرَّ : عبور کرد ، گذشت	السحاب : ابر
إقترَبَ : نزدیک شد	معرض : رویگردان	أمن : ایمن ، امن
لا تهنوا : سستی نکنید	لا تحزنوا : اندوهگین نباشید	الأعلون : ج الأعلى = برتر
جاءوا أباهم : نزد پدرشان آمدند	بكى (بیکى) : گریست ، گریه کرد	البطل : قهرمان (البطلة: زن قهرمان)
تقدَّم : پیشروی کرد ، پیشرفت کرد	ظنَّ (يظُنُّ) : گمان کرد	قد أصبحت قرينة : نزدیک شده است
صباح : فریاد	هَيَّوْا : بشتابید	لم تنتظر : منتظر نماند
تقدَّم : جلو رفت ، پیش رفت	جرئةً: با جرأت ، جسورانه	غرس : کاشت ، فرو کرد
الظَّهْر : پشت	على قُربٍ ... : در نزدیکی ...	مُتْرِبَةً : در کمین ، کمین کرده
لن يقترَبَ : نزدیک نخواهد شد	العرق : رگ	نبضٌ - : تپید ، جنبید
عرقٌ يَبْضُ : رگی که می تپد	الأحفاد : ج الحفيد = نوادگان	تعال : بیا (تعالوا : بیایید)
قاتلٌ : جنگید ، مبارزه کرد	أصيبَ : دچار شد (أُصِيبَ بجراحاتٍ كثيرة: دچار زخم های زیادی شد)	
خائفٌ : ترسان	المذعور: وحشت زده ، پریشان	مادح ستایش کننده (مادحاً: در حالی که می ستود)

جمع های مکسر و مفرد آنها

الشهداء : الشَّهِيد	القادة : القائد (رهبر)	الفرسان : الفارس
---------------------	-------------------------	------------------

الأشعار: الشعر	أشعة: الشعاع	الحروب: الحرب
الجیوش: الجيش	القیم: القيمة	الأبناء: الإبن
الألبسة: اللباس	الأسلحة: السلاح	الأولاد: الوالد
الأموات: الميت	العیون: العین	الدُموع: الدمع (اشك)
الأكباد: الكبد	الأقرباء: القرب	الأحياء: الحى
الأنهار: النهر	دقائق: دقيقة	الأبدان: البدن
		الأحفاد: الحفيد (نوهى پسرى)

مترادف

المعركة: الحرب	الجَزِيل = الكثير	أفْلَحَ = فازَ
البعث = النشور	تَحَوَّلَ = تَغَيَّرَ	نَشَأَتْ = تَرَبَّتْ
عادَ = رَجَعَ	النَّبَأُ = الخبر	قامَ = نهضَ
شَعَرَ = أَحَسَّ	البرِّ = الإحسان	شَرَّفَ = كَرَّمَ
البرِّ = الإحسان	الْفَرَحُ = المَسْرور	الْفَرَحُ = السُّرور

متضاد

الكافر ≠ المومن	الأحياء ≠ الأموات	الدار الباقية ≠ الدار الفانية
النور ≠ الظلام	الفرح ≠ المحزون	الفرح ≠ الحزن

درس پنجم

طَّلَاعُ : ج الطَّلِيعَةُ : پیشگامان	كُنَّا (ك و ن) : بودیم	الحِصَّةُ : زنگ ... ، قسمت
كَفَى - كَفَايَةٌ : کافی شد ، كفايت کرد	يَكْفِي : کافی است	أُرِيدُ : می خواهم
إِنْعَقَدُ : برگزار شد	الْأُسْبُوعُ : هفته	الْقَادِمُ : آینده
رَجَا - رَجَاءٌ : امید داشت	دَعَا - دَعْوَةٌ : دعوت کرد	الضَّوْءُ : سرو صدا
بَعْضٌ مِنْ بَعْضٍ : یکدیگر	أَرْفَعُ : والاتر	أَرْفَعُ شَأْنًا : بلند مرتبه تر
أَعَزَّ مَقَامًا : والا مقام تر	إِنْكَشَفَ : روشن شد ، كشف شد	دُقَّ الْجَرَسُ : زنگ خورد (زده شد)
الْمَمَرُ (اسم مكان) : راهرو	نَادَى : صدا زد	نَسِيَ - : فراموش کرد
لَا تَنْسَى : فراموش نکن (للمخاطبة)	حَضَرَ : حاضر شد	الْغُرْفَةُ : اتاق
قَلِقًا : با نگرانی و اضطراب	سَلَّمَ عَلَيَّ : سلام کرد	إِشْتَرَكَ : شرکت کرد
مَعًا : با هم ، با یکدیگر	زَاوِيَةٌ : گوشه	الصُّورَةُ : تصویر ، عكس
لَيْتَ أَبِي كَانَ حَيًّا : كاش پدرم زنده بود	بِحَنَانٍ : با مهربانی	الزَّمِيلَةُ : همكلاسی ، همشاگردی
فِي أَمْنٍ وَرَاحَةٍ : در امنیت و آرامش	كُنْتُ أَظُنُّ : گمان می کردم ، فكر می کردم	نُسِيَ (مجهول) : فراموش شده است
لَمْ يَبْقَ : باقی نمانده است	ذِكْرِي : یاد ، یاد بود	المُزْدَحِمَةُ : شلوغ
القاعة: سالن	أَلَحَّ : اسرار کرد	المُقَدِّمَةُ : جلو ، ردیف جلو
رَفَعَ : بالا برد ، کنار زد	رُفِعَ : بالا زده شد ، کنار زده شد	المُلَوَّنَةُ : رنگارنگ
الأحمر : قرمز	الأصفر : زرد	الأخضر : سبز
ما كُنْتُ أَسْتَطِيعُ : نمی توانستم	صَدَّقَ : باور کرد	أَنْ أُصَدِّقَ : باور کنم
ضَحَى بِنَفْسِهِ : خودش را قربانی کرد	شَعَبَ : ملت	ذَكَرَهُ : یاد و خاطره ، حافظه
لَنْ نَنْسَى : هرگز فراموش نخواهیم	إِتَّخَذَ (باب افتعال) : گرفت	أَرْشَدَ : راهنمایی کرد
أَخَذَ : شروع کرد	خَفِقَ - خَفَقًا : تپید	أَخَذَ قَلْبِي يَخْفِقُ : قلبم شروع به تپیدن کرد
كُنْتُ غَارِقَةً : غرق بودم، فرو رفته بودم	قَوْمِي (امر للمخاطبة) : بر خیز	أَرْجُو : می خواهم ، خواهش می کنم
إِبْنَةٌ : دختر	المنبر : تریبون	صَلَّى - يُصَلِّي : صلوات فرستا
يُصَلُّونَ : صلوات می فرستند	صَقَّقَ : کف زد ، دست زد	فَرِحَ : شادمان
دائرة: اداره	دائرة التربية و التعليم: اداره آموزش و پرورش	

قواعد و تمرین ها

مَلَأَ : پر کرد	مُلِيَ : پر شد	أَمْتَلَأُ : پر شد
المُناقِشَةُ : گفتگو	الأُسرة : خانواده	طَرَحَ : مطرح کرد - تُطْرَحُ : مطرح می شود
أَبْدَى - يُبْدِي : اظهار کرد ، ابراز داشت	أداء : ادا کردن	أزال - يُزِيلُ : از بین برد ، بر طرف کرد
الكأس : كاسه	الفَدَحُ : كاسه ، ظرف	
تَقَدَّمَ : پیشرفت کرد	أَخْفَى : پنهان تر ، پنهان تر	يَرَهُ (يَرَى + ه) : آنرا می بیند

عَسَى : چه بسا	كِرَةً - يَكْرَهُ : ناپسند داشت ، بدش آمد	الْوُدُّ : دوستی
أمرأً : انسان ، شخص	المتلونّ : دو رو ، چند رنگ	مَدَحَ : ستود ، ستایش کرد
ذَكَرَ : ذکر کرد ، بیان کرد	الْخِصَالُ : خصلت ها ، ویژگیها	أَقْوَى : قوی تر ، نیرو مندتر (ترین)
أَشَدُّ : شدیدتر (ترین)	أَخْبَرَ : خبر داد ، آگاه کرد	الأصناف : انواع ، اقسام
أصابَ - يُصِيبُ : دچار کرد ، آسیب رساند	الفُجورُ : گناه ، فساد	الفاجر : گنهگار ، فاسد
يَرْتَفِعُ : بالا می رود	علی قدر : به اندازه ی	عُقُول : عقل ها ، اندیشه ها
زال - يَزُولُ - زوالاً : از بین رفت	التَّضحيةُ : فداکاری	المُقاتِل : رزمنده
کارگاه ترجمه		
مُدَاراةً : مدارا کردن	الفَظُّ : درشت خو ، بد اخلاق	غَلِيظُ القلب : سنگدل
انْفِضُوا : بپراکنده شدند	كَبُرَ : بزرگ است	المَقْت : کینه و دشمنی
كَبُرَ مَقْتاً : دشمنی بزرگی است	سَيِّئٌ : بد	العَشْر : ده (۱۰)
السَّلَمُ : نردبان	لا يَقُولَنَّ : نباید بگوید	لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ : تو چیزی نیستی
أَسْفَطَ : پایین انداخت	دون (ظرف مکان): پایین	أَسْفَلَ : پایین تر
إِرْفَعُهُ : او را بالا بیاور	الرَّقْطُ : مهربانی	لا تَحْمَلَنَّ : تحمیل نکن ، بار نکن
أَطاقَ - يُطَبِقُ : توانایی داشت	كَسَرَ : شکست	تَكَسَّرَهُ : او را می شکنی
مترادف و متضاد		
الحفلة = المراسيم	الشأن = المقام	تَكَلَّمَ = تَحَدَّثَ
المحزون ≠ المسرور، الفرح	أرفع، الأعلى (بالاتر) ≠ أسفل (پایین تر)	نَسِيَ ≠ تَذَكَّرَ
الآخر ≠ المقدمة	القادم (آینده) ≠ الماضي (گذشته)	دون ≠ فوق
غليظ القلب ≠ الرؤوف	المُحْسِنُ ≠ الفاجر	يَكْرَهُ ≠ يُحِبُّ
جمع های مکسر و مفرد آن ها		
طلائع : طلّيعَة	أولياء : ولىّ	الآباء : الأب
الأضواء: الضّوء	المراسيم : المرسوم	الشهداء : الشّهيد
الأفكار : الفكر	الحضار : الحاضر	المباحث : المَباحِث
المعاني : المعنى	المفاهيم : المفهوم	الجمل : الجُملة
الخصال : الخصلة	الأصناف : الصّنف	العباد : العبد
العقول : العقل	التعاليم : التّعليم	

درس ششم

الإغتنام : غنیمت شمردن	بادِرَ : شتاب کرد ، شتافت	بادِرِ الفرصة : فرصت را غنیمت شمار
البلوغ : رسیدن	النَّيْل : به دست آوردن ، نائل شدن	الفُرص : جِ فُرصة ، فرصت‌ها
الصَّبا : کودکی	زادَ (يَزِيدُ ، زَيْدًا) : زیاد شد	النَّشِيْب : پیری
العَارِضُ : گذرا ، زودگذر	نَقَصَ - ، نَقَصًا : کاهش یافت ، ناقص شد	قَلَمًا : به ندرت
قَصُّ الأَخْبَار : روایت کردن خبرها	إِبْتَدَرَ : شتاب کرد ، پیشی جست	قَنَصَ - قَنَصًا : شکار کرد
المُنَى : جِ مُنية ، آرزوها	رَبَّ : چه بسا	الظَّمَان : تشنه
صَفْوُ الماء : زلالی آب ، آب صاف	غَصَّ ، يَغْصُ ، غَصًّا : در گلو گیر کرد	إِقْتَنَصَ : شکار کرد
الشَّيْخُ : پیر	المُقْتَنَصُ : شکار شده ، شکار	مصرى المَوْلِد : متولّد مصر
تَرَوَّقَ : چشید	المُرُّ : تلخ	الحُلُو : شیرین
شَجَعٌ : تشویق کرد	قَيْمَةٌ : گرانبها	ضَيْعٌ : تباه کرد
المُجِدُّ : کوشا	يَرَى : می بیند ، عقیده دارد	تَعَرَّفَ : شناخت ، معرفت حاصل کرد
قواعد و تمرین‌ها		
أَحْسَسٌ : احساس کرد	عَانَى : رنج برد	الكَسَالَةُ : تنبلی
الخُمُولُ : سستی	دارَ ، يَدُورُ ، دَوْرًا : چرخید	دامَ ، يَدُومُ ، دَوْمًا : ادامه یافت
دَقَّاتُ القلب : تپش‌های قلب	المرء : انسان ، شخص	قَاتِلٌ : گوینده (می گوید)
دَقَائِقُ : دقیقه‌ها	ثَوَانٌ : جِ ثانیة ، ثانیه ها	الجُبْنُ : ترس س
عَارٌ : ننگ و عار	الإقْدَامُ : شجاعت و دلیری	المَكْرُمَةُ : بزرگی و شرافت
نَجَى ، يَنْجُو ، نَجَاءٌ : نجات یافت	القَدَرُ : تقدیر ، قضا و قدر	قَلٌّ : کم شد
دَلٌّ : راهنمایی کرد	بِنَاءٌ عَلَي هَذَا : بر این اساس ، بنابراین	أَنْ يَسْتَفِيدَ (فُود) : که استفاده کند
الإيْفَادُ : رساندن ، فرستادن	أَدَّى : ادا کرد ، به جا آورد ، انجام داد	فَارَ ، يَفُوزُ ، فَوْزًا : رستگار شد
رَخُصٌ ، يَرْخُصُ ، رُخْصًا : ارزان شد	المُفْلِحُ : رستگار	وَحِيدًا : به تنهایی
لَمْ يَكُنْ لَهُ : نداشت	تَفَقَّهُ : آموخت ، یاد گرفت / فَقَّهٌ : فهماند ، یاد	كَيْلًا : هردو
أُرْسِلْتُ : فرستاده شدم	قَعَدَ = جَلَسَ : نشست	إِسْتَشَارَ ، يَسْتَشِيرُ : مشورت کرد
الأهلون : خویشاوندان	ودائع : جِ ودیعة ، امانات ، امانت‌ها	رَدٌّ : برگرداند (أَنْ تُرَدَّ : برگردانده شود)
کارگاه ترجمه		
الخَفَافِيشُ : جِ الخَفَاش	الأذَانُ : جِ اُذن ، گوش‌ها	زَوَّدَ : مجهز کرد
حاسةٌ سمعٍ : حس شنوایی	الحادَّةُ : تیز	الإصطدامُ : برخورد
قَصِيرٌ : کوتاه	إِرتَدَّ : برگشت	يُدْرِكُ : درمی یابد ، دریافت می‌کند
بُعدٌ : فاصله ، دوری	تَمَتَّعَ بـ : بهره برد	موجات صوتیة : امواج صوتی

مترادف و متضاد		
البُلُوغ = النَّيْل	بَعَثَ = أَرْسَلَ	الفَوْتُ = الفَقْدَان
قَعَدَ = جَلَسَ	الأهل = الأُسْرَة	الرَّؤُوف = العَطُوف = الحَنُون = الرَّحِيم
الخسر = الضَّر	الصَّبَا = الطَّفُولِيَّة	زَادَ ≠ نَقَصَ
الصَّبَا ≠ الشَّيْب	يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ	الحُزْنُ ≠ السُّرُور، الفَرَح
الجُبْنُ ≠ الإِقْدَام	المُتَكَاسِلُ ≠ المُجِدِّد، المُجْتَهِد	الحَيَاءُ ≠ المَوْت
الشَّيْخُ ≠ الفَتَى، الشَّاب	كُتِرَ ≠ قَلَّ	
جمع های مکسر و مفرد آن ها		
الفُرْصَة : الفُرْصَة	المُنَى : المُنِيَّة (آرزو)	النَّبَاب : النَّبَاب
الأَصْحَاب : الصَّاحِب	البَلَد : البَلَد	دَقَائِق : دَقِيقَة
الثَّوَانِي : الثَّانِيَة	المَقْاصِد : المَقْصِد	المَعَانِي : المَعْنَى
الخُفَافِيش : الخُفَاش	الأَذَان : الأَذُن	العُيُون : العَيْن

درس هفتم

إِلْتَبَسَ : مُشْتَبِهٌ شَد	الْفِتْن (ج فِتْنَةٌ) : فِتْنَةٌ هَا	قَطَعَ : (ج قِطْعَةٌ) : قِطْعَةٌ هَا ، پاره ها
المُظْلِمُ : تاریک	عليكم بالقرآن : به قرآن رجوع کنید	اليأس : ناامیدی
الرجاء : امیدواری	سَمَحَ : اجازه داد (لایسَمَحَ اجازه نمی دهد)	الذَّيْعَةُ : بهانه ، وسیله
العُقْبَى : آخرت	الشَّانُ : موضوع ، امر ، کار	إِلَيْكَ : توجه کن
عَدَّ : به شمار آورد ، شمرد	المَوَاهِب (ج المَوْهَبَةُ) : موهبت ها	عَيْشٌ : زندگی
أَبْتَتَ : رویاند (أَبْتَنَّا: رویاندیم)	نَهَى : نهی کرد ، منع کرد	حَرَّمَ : تحریم کرد (لا تُحَرِّمُوا: تحریم نکنید)
الطَّيِّبَات : نعمت های پاکیزه	أَحَلَّ : حلال کرد	مُوجَّهٌ إِلَى ... : متوجه ... ، خطاب شده به
لا يَنْسَى : فراموش نکند	تَجَاهَ : درمقابل ، در برابر (مفعول فيه)	ضَيَّعَ : تباہ کرد
السُّنَن (ج السُّنَّة) : سنت ها	لَمْ تَقْتَرَن : نزدیک نشد، همراه نشد	وَاللَّهِ : به خدا سوگند (واو قسم)
الزُّهوق : نابود شدنی	مَنْ : منت نهاد (أَنْ نَمُنَّ : که منت نهمیم)	أُسْتُضِعِفُوا : ضعیف نگه داشته شدند

قواعد و تمرین ها

إِشْتَكَى (ش ک و) : شکایت کرد	لَأُدرِي : نمی دانم	أَبْتَاهُ !: پدرم (پدر جان)
إِلْتَفَتَ : متوجه شد	إِنْقَضَى : تمام شد ، به پایان رسید	المُجِيبُ : اجابت کننده
الدَّعَوَات : دعاها	أَغْلَظَ عَلَيْهِم : بر آنان سخت بگیر	غَاثٌ — غَوَاثٌ : کمک کرد
أَعْتَنَّا : به ما کمک کن	رافع الدرجات : بالا برنده ی درجه ها	ذَا الجود : صاحب بخشش ، بخشنده
إِفْتَقَرَ : فقیر شد	رُدَّ : باز گردان ، برگردان	قَبِضَ عَلَيَّ : دستگیر شد
سَرَّ — سُرُورًا: خوشحال شد	لَمْ أُسِرْ: خوشحال نشدم	
سَطَرَ — نوشت	تقدّم المسلمین العلمی: پیشرفت علمی مسلمین	المَجَال : زمینه
الکون : هستی	نَبَعَ : درخشید	الصَّيْدَةُ : داروسازی
رحل — سفر کرد	أَقْصَى : دورتر ، دورترین	باحث عَن : جستجوگر ...
زُمرَةٌ : گروه	المَارِقُ : از دین برگشته	الکَنِيسَةُ : کلیسا
الدَّهْشَةُ : شگفتی و تعجب	الضَّالِّينَ : گمراهان	الصَّمَدُ : بی نیاز
لَمْ يَلِدْ : نژاد	لَمْ يُولَدْ : زاده نشد	الکُفُو : همتا ، همانند

کارگاه ترجمه

مُسْفِرَةٌ : شاد ، خوشحال ، چهره ی باز	ضاحكَةٌ : خندان	مُسْتَبْشِرَةٌ : شادمان
غَبْرَةٌ : گرد و غبار	وجوه ... عليها غَبْرَةٌ : چهره هایی ناراحت و گرفته و غبار آلود	
الکُفْرَةَ (ج الکافر) : کافران	الفَجْرَةَ (ج الفاجر) : بدکاران	غَرَّ : مغرور کرد
مُعْتَدٍ (الْمُعْتَدَى) : متجاوز	أَثِيمٌ : گنهگار	إِنْشَقَّ : شکافت ، شکافته شد
كُوِّرَ : تاریک شد	إِنْكَدَرَ : تیره و تار شد ، کدر شد	تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً : وارد آتش سوزان میکند
الشَّفَّةُ : لب	شَفَّتَيْنِ : دو لب	

مترادف و متضاد		
السَّنَن = القَوَانِين	الغاية = الهدف	الجود = الإحسان
الأثِيم = الفاجر = الذَّائِب	المَوْت ≠ الحياء	البأس ≠ الرجاء
الكَسَل ≠ النَّشَاط	السُّكُون ≠ الحركة	الدُّنْيَا ≠ الآخِرَة ، العُقْبَى
حَرَمٌ ≠ أَحَلٌّ	الحَقُّ ≠ الباطل	الباقى ≠ الزُّهوق ، الفانى
فَشَلٌّ ≠ فَازٌ ، نَجَحَ	العُسْر(سختى) ≠ اليُسْر(آسانى)	نَعِيم ، الجَنَّةُ ≠ الجحيم ، الجهنم
الأبرار ≠ الفُجَّار	الفقر ≠ الغنى	الفشل ≠ الفوز ، النَّجَاح
جمع های مکسر و مفرد آن ها		
الفِتْن : الفِتْنَة	القِطْع : القِطْعَة	المَوَاهِب : المَوْهَبَة
النَّعْم : النَّعْمَة	الأغنياء : الغنى	السُّنَن : السَّنَة
القَوَانِين : القانون	الأولياء : الولي	الأئمَّة : الإمام
القُوَى : القُوَّة	الأحيان : الحين	الأولاد : الولد
الكُفَّار ، الكَفْرَة : الكافر	الأيدى : اليد	اليالى : الليل
الأعزَّاء : العزیز	الأسرار : السر	النُّجُوم : النَّجْمَة
الوُجُوه : الوجہ	الكَفْرَة : الكافر	الفَجْرَة : الفاجر